

نقد شیخ محمد بن عبد الوهاب از درون

نویسنده: دکتر سید عصام العماد



التابع لمؤسسة الامام الهادي عليه السلام

## مقدمه

امت اسلامی از مرحله دشواری گذر می کند، دشمنان اسلام تلاش دارند میان شیعه دوازده امامی و وهابیت فتنه انگیزی کنند.

تمامی مخلصان این امت، برای پیدا کردن راه حلی برای برون رفت از این بحران، می کوشند. این، همان هدفی است که در این پژوهش دنبال کرده ام، همچنین در تمامی کتاب ها و سخنرانی هایم برای رسیدن به این هدف یعنی تقرب میان شیعه دوازده امامی و وهابیت تلاش کرده ام. در کتاب «الزلزال»، در مناظره و گفتگویی که با شیخ وهابیت در دوران معاصر، شیخ عثمان خمیس داشتم، نیز برای تحقق به این هدف کوشیدم.

امیدوارم خواننده گرامی، زمان، صبر و پی گیری لازم را نسبت به بخش هایی از این پژوهش صرف کند. بخش هایی که انعکاس دهنده تجربه شخصیتی وهابی بوده که به مذهب شیعه دوازده امامی منتقل شده و سال ها وقت خود را صرف گفتگو با وهابیان نموده است. شاید تأمل در مضمون این پژوهش، باعث شود خواننده هدف نویسنده را درک کند.

تلاش من در این پژوهش «نقد اندیشه وهابیت از درون» بوده است و همین مساله باعث شد معتقد شوم نقد وهابیت باید از درون اندیشه وهابی انجام شود نه از بیرون.

منظور من از نقد بیرونی، نقدی است که منتقدان وهابیت یعنی شیعیان دوازده امامی یا صوفیه انجام داده اند. همچنین مقصودم از نقد درونی وهابیت نقدی است که برخی روشنفکران وهابی یا گروه اخوان المسلمین مطرح کرده اند.

به همین جهت ما روش برخی شیعیان دوازده امامی یا بعضی از معتقدان به تصوّف را قبول نداریم... روش آنان، وهابیت را از حقیقت دور می کند و رشته های وحدت اسلامی را میان شیعیان دوازده امامی و وهابیت، پاره پاره می کند، زیرا برخی شیعیان دوازده امامی نسبت به برادران وهابی خود، حسن ظن ندارند و گمان می کنند که وهابیان معاندان و حق ناپذیر. این اعتقاد ظلم بزرگی به وهابیان است. ما هم وهابی بودیم، وقتی حقیقت را شناختیم، وهابیت را رها کرده به مذهب شیعه دوازده امامی وارد شدیم. برادران وهابی بسیاری را می شناسم که وهابیت را رها کرده، از حق پیروی کردند.

نقد شیخ مجد عبد الوهاب از درون، مبتنی بر گمان نیکو به عبد الوهاب است و بر مبنای تلاش برای هدایت و جذب یا نزدیک ساختن آنان به حقیقت انجام می پذیرد. ولی نقد شیخ مجد عبد الوهاب از بیرون، بر گریزان و رویگردان کردن وهابیان از حقیقت مبتنی شده است. در حقیقت از روزی که از وهابیت به مذهب شیعه دوازده امامی منتقل شدم، همّت اصلی خود را تقریب میان شیعیان دوازده امامی و وهابیان قرار دادم، زیرا دست های پنهانی وجود دارد که برای تفرقه در صفوف جامعه اسلامی و میان این دو مذهب بزرگ، تلاش می کند. در این تحقیق تلاش کردم روشی را در نقد وهابیت پردازش کنم که بر جوشش و شعله ور کردن اندیشه وهابی متمرکز شود. این روش که بر مبنای شناخت راه های نفوذ و ورود به اندیشه وهابیت، بدون ایجاد هیجان یا گریز و ناراحتی در وهابیت انجام می شود.

این روش را در متن همین تحقیق، تشریح خواهیم کرد.

مایل هستم به دو حقیقت مهم که با نقد درونی وهابیت مرتبط است، اشاره کنم:

حقیقت نخست: نقد شیخ مجد عبد الوهاب از طرف اندیشمندان وهابی باعث شده، بسیاری از وهابیان، مذهب وهابیت را رها کنند یا دست کم تدروی آنان تعدیل شود.

حقیقت دوم: نقدی که گروه اخوان المسلمین نسبت بر علیه شیخ عبد الوهاب داشته اند، بر وهابیت تأثیر گذار بوده است. اخوان المسلمین کسانی هستند که بیشترین پیوند و همزیستی را با وهابیان دارند، همچنین جزو دشمنان وهابیت به شمار نمی آیند. به همین جهت نقد اخوان المسلمین بر بسیاری از وهابیان تأثیرگذار بوده است. به همین دلیل، خواننده کتاب درخواهد یافت، من در نقد وهابیان از درون، به دو دسته کتاب استناد کرده ام: دسته نخست: کتاب های وهابیان و دسته دوم کتاب های اخوان المسلمین مانند سعید حوی، سید قطب و حسن البناء.

هر چند جنبش های اسلامی، از جمله اخوان المسلمین در نیمه دوم قرن بیستم، از اندیشه وهابیت، تأثیر پذیرفته اند ولی باید به حقیقتی مهم توجه داشت: تأثیر اخوان المسلمین بر اندیشه وهابی، از تأثیر وهابیان بر اخوان المسلمین بیشتر بوده است.

در پایان مساله ای باقی مانده که ضروری است بر آن تاکید کنیم: وهابیان، دشمنان مذهب با عظمت شیعه دوازده امامی نیستند چون وقتی شیعه دوازده امامی را بشناسند، در پیروی از این مذهب تردیدی به خود راه نمی دهد. لازم است از روش شخصیت های معتدل وهابی در نقد اندیشه وهابیت استفاده کرد. همچنین لازم است از حسن البناء، سید قطب، مجد غزالی و شخصیت های دیگر اخوان المسلمین و روش آنان در جذب و به دست آوردن وهابیان استفاده کرد.

قانع کردن اندیشه وهابی برای کنار گذاشتن تدروی، نیازمند تلاش زیاد و شکیبایی زیبایی است.

عصام العماد

## غلو درباره شیخ محمد عبدالوهاب:

مسأله مهمی که برای شناخت برادران وهابی باید رعایت کنیم، تا مسأله تقریب میان شیعه دوازده امامی و وهابیت را رد نکنند بلکه بتوانند عظمت مذهب شیعه دوازده امامی را بشناسند.

وهابیان صدها کتاب در رد اهل سنت و شیعیان دوازده امامی نوشته اند، چون به اعتقاد وهابیان اهل سنت و شیعیان، به دلیل مخالفت با غلو وهابیت درباره شیخ محمد عبدالوهاب-رحمه الله- خود غالی و منحرف شده اند. نبرد بزرگی درباره شیخ عبدالوهاب، جهان اسلام را فراگرفت که تفرقه در میان صفوف جهان اسلام را دوچندان کرد. وهابیت نبرد بزرگی را میان دو گروه توهّم می کند»

گروه اول: وهابیان مسلمان و کسانی که آیات و روایات توحید را به روش محمد عبدالوهاب تفسیر می کنند.  
گروه دوم: غالیان منحرف و گمراه اهل سنت و شیعه دوازده امامی که با روش شیخ محمد عبدالوهاب در تفسیر آیات و روایات توحید مخالفت می کنند.

وقتی کتاب «الصلة بين الاثنی عشریه و فرق الغلاة» «پیوند شیعیان دوازده امامی و فرقه های غالی» نوشتم، من نیز جزو گروه اول

بودم.

صدها عبارت از عالمان بزرگ وهابی وجود دارد که روشن می کند اندیشه وهابی- بدون این که بداند- گرفتار مشکل غلو درباره شیخ محمد عبدالوهاب شده است. گزیده اندکی از این عبارت ها را بیان می کنیم:

شیخ «ابن عبید» می گوید:

«شیخ محمد عبدالوهاب که اّمّت پیامبر به او در برابر دیگر اّمّت ها افتخار می کند».<sup>[۱]</sup>

یکی از شیوخ بزرگ وهابی در این باره می گوید:

«شیخ محمد عبدالوهاب عالم ربّانی و صدیق دوم، مجدد دعوت اسلامی... شخصیتی بی نظیر در میان عالمان است».<sup>[۲]</sup>

یکی از شیوخ بزرگ وهابیت به شیخ مجد عبدالوهاب لقب «شیخ الوجود» را داده است.<sup>[۲]</sup>

در بیان نمونه های غلو درباره شخصیت شیخ مجد عبدالوهاب زیاده روی نمی کنم ولی تجربه شخصی خودم را نسبت به شیخ مطرح می کنم.

پانزده سال گذشته... همراه با مجموعه ای از دوستداران شیخ مجد عبدالوهاب در منزل یکی از برادران عربستانی بودیم... درباره مساله حج تمتع و چگونگی ممنوعیت آن به وسیله عمر بن خطاب صحبت کردیم... بعد از گفتگوی طولانی به این نتیجه رسیدیم که این مساله، یکی از اشتباهات عمر بن خطاب بوده، سپس مشخص کردیم که باید عمر بن خطاب را به وسیله قرآن و سنت ارزشیابی کنیم- این جا شاهد استدلال در این بحث نیست- ولی پیوند ما با شیخ مجد عبدالوهاب بیشتر از پیوند ما به عمر بن خطاب بود. به ذهنمان هم خطور نمی کرد، برداشت شیخ مجد عبدالوهاب را نسبت به توحید، به کتاب و سنت عرضه کنیم... ما به سنت از شیخ مجد عبدالوهاب متأثر بودیم. وقتی جنگ های فراوان او را با مشرکان شبه جزیره عربستان مطالعه می کردیم، چشمانمان پر از اشک می شد گویی داستان جنگ های پیامبر را با کفار مطالعه می کردیم!

معتقد بودیم غزوه های شیخ مجد عبدالوهاب بیشتر از جنگ های پیامبر(ص) با مشرکان شبه جزیره عربستان بوده است. جنگ های شیخ مجد عبدالوهاب با مشرکان شبه جزیره به بیش از ۳۰۰ جنگ می رسد. پیامبر اعظم(صلی الله علیه و آله) در طول ده سال با مشرکان جنگید ولی شیخ مجد عبدالوهاب بیش از بیست سال با مشرکان نبرد کرد.<sup>[۴]</sup> ولی این مساله ای نیست که قصد داشتیم مطرح کنیم. مساله ای که با آن زندگی می کردیم این بود: ما سیره و زندگی شیخ مجد عبدالوهاب را در حالی می خواندیم که گویی سیره حضرت مجد بن عبدالله(صلی الله علیه و آله) را مطالعه می کنیم- این مساله هم شاهد مثال من در تجربه شخصی ام نیست- ما کفر و شرک دشمنان شیخ مجد عبدالوهاب را شدیدتر از شرک و کفر دشمنان حضرت مجد بن عبدالله(صلی الله علیه و آله) می دانستیم.

این تنها تجربه شخصی من نبود، بلکه باور تمامی وهابیان است.

\*\*\*

برای این که برادران وهابی را نسبت به این نکته آگاهی بدهیم، در تکمیل این تجربه روشن خواهم کرد، این عقیده غلو آمیز را خود شیخ مجد عبدالوهاب در جان ما غرس کرده بود. او معتقد بود، دشمنانش در شبه جزیره عربستان، در کفر و شرک شدیدتر از دشمنان رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هستند. شیخ مجد عبدالوهاب - رحمه الله- می گفت:

«آگاه باش که شرک پشینیان [کسانی که رسول خدا با آنان جنگید] از شرک مشرکان دوران ما کمتر بوده است...»<sup>[۵]</sup> او معتقد بود: «کسانی که رسول خدا با آنها جنگید، عقلی سالمتر و شرکی کمتر از این ها داشتند.» یعنی کسانی که شیخ مجد عبدالوهاب با آنها جنگید<sup>[۶]</sup> او می گفت: «شرک کفار قریش کمتر از شرک بسیاری از مردم امروز است.»<sup>[۷]</sup>

غلو شیخ مجد عبدالوهاب درباره خودش، باعث کاشته شدن غلو در جان ما شده بود. شیوه های آموزشی هم در به وجود آمدن غلو درباره شیخ مجد عبدالوهاب، در ما تاثیر منفی گذاشته بود تا جایی که ما از تکفیر تمامی مخالفان شیخ مجد عبدالوهاب در دوران زندگی و بعد از مرگش، طرفداری می کردیم. ما بزرگترین عالمان اسلام را -که مجد عبدالوهاب با آنان جنگیده بود- کافر می دانستیم و معتقد بودیم کفر آنها از ابوجهل و ابولهب شدیدتر است. مجد عبدالوهاب تصویر کفر آمیز و شرک آلودی از عالمان اسلام، در دوران خود برای ما ترسیم کرده بود.

شیخ مجد عبدالوهاب با یکی از عالمان زمان خود به نام شیخ «سلیمان بن سحیم حنبلی» رودرو شد و برای او نامه ای نوشت. وقتی این نامه را می خواندیم نامه های پیامبر اعظم(ص) به کافران و مشرکان را به یاد می آوردیم.

شیخ مجد عبدالوهاب در این نامه، این عالم را مخاطب قرار داده، می نویسد: «به تو یادآوری می کنم: تو و پدرت، آشکارا کفر و شرک و نفاق را اظهار می کنید. تو و پدرت در دشمنی با این دین شبانه روز در حال تلاش هستید. تو مردی لجباز و عالمی گمراه هستی. اسلام را رها کرده، کفر را برگزیده ای. این کتاب توست که دربردارنده کفر تو است»<sup>[۸]</sup>

در حقیقت ما نیازمند یادآوری این حالت روانی عجیب هستیم. تا بتوانیم با تلاش، تصورات و برخی احساسات شیخ مجد عبدالوهاب را درک کنیم، چون دعوت او فتنه ای را در جامعه اسلامی پدید آورده است. می خواهیم شخصیت او را تصور کرده، تا بتوانیم حالت بسیاری از پیروانش را بشناسیم. با شناخت آنها، خواهیم توانست درمانی سودمند و تاثیر گذار به آنان ارایه کنیم. من هم اکنون، تاثیر کم نظیری را که شیخ مجد عبدالوهاب در دستگاه اداری، تخیل و تمام هویت من پدید آورده بود، به یاد می آورم. در چنین حالتی با رأفت و ترخّم به تمامی برادرانم و پیروان شیخ مجد عبدالوهاب نگاه می کنم.

\*\*\*

شیخ مجد عبدالوهاب-رحمه الله- عالمان اسلام را در زمان خود مخاطب قرار داده، آنها را در حال اعتکاف بر بتهایشان تصور می کند. یکی از بزرگان اسلام را به نام شیخ «علامه ابن یحیی» مخاطب قرار داده، او را «از نجس ترین و بزرگترین کافران» بر می شمرد.<sup>[۹]</sup>

این حالت باعث شد سرانجام شیخ، مرحله جدیدی را در زندگی خود آغاز کند. او تکفیر را توسعه داد و از تکفیر شخصیت های معاصر خود عبور کرد. این حالت در شیخ مجد عبدالوهاب رشد کرد و ویژگیهایی عجیب در شخصیت او پایدار شد. شیخ مجد عبدالوهاب به جایی رسید که دوره های مختلف تاریخ اسلام را از قرن چهارم به بعد تا زمان خود، کافر می شمرد. تندی در سخنان شیخ به اوج رسیده بود. او تصریح می کرد، پیروانش تنها مسلمانان جهان هستند. در مرحله بعد پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت را تکفیر کرد. کسانی را که از او جدا می شدند، مرتد اعلام می کرد و جزای چنین مرتدی هم کشته شدن بود، سپس به پیروانش دستور می داد این حد را اجرا کنند!!

وقتی خبر اعدام دشمنانش به او می رسید، خوشحال می شد. از درون خود را مشتاق تکفیر، کم ارزش کردن و تهمت زدن به مردم می یافت، به مجرد این که کسی با او مخالفت می کرد.

## شیخ سلیمان عبدالوهاب من را از برادر خود نجات داد :

شهادت می دهم، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب - برادر شیخ مجد عبدالوهاب- نقش بزرگی در نجات من از چارچوب فکری برادرش شیخ مجد عبدالوهاب داشت. کتاب او به نام «الصواعق الإلهية في مذهب الوهابية» در رها کردن مذهب وهابیت، بر من تاثیر گذار بود. علت این تاثیرگذاری قدرت استدلال شیخ سلیمان بود، به ویژه این که او یکی از عالمان بزرگ سلفی در دوران خود بوده است. او با کتابهای ابن تیمیه و ابن قیم آشنایی کامل داشت. جزو جریان صوفیه نبود و خیرخواه و دوستدار برادرش به شمار می آمد. اگر بخواهیم برادران وهابی را درمان کنیم، بسیار سزاوار است از کتاب شیخ سلیمان استفاده کنیم، زیرا روش او در رد برادرش، روشی بی نظیر است.

او برادری دلسوز و دوستی راستین و معلمی بی نظیر برای شیخ مجد عبدالوهاب بود. حالتها، صفات، ویژگیها و افکار او را می شناخت. خیرخواهی او برخاسته از قلبی صادق و محبتی دلسوزانه بود، به همین جهت، حالت روانی برادرش را تشخیص می داد.

کتاب او منبع نخست شناخت شیخ مجد عبدالوهاب است. نخستین کتابی است که حالت روانی و فکری شیخ مجد عبدالوهاب را ترسیم کرده است. آنچه اینجا ارایه کرده ایم تنها اشاره ای است به گفتگوی انجام شده میان دو برادر:

برادر بزرگتر و عالمتر شیخ سلیمان به برادر خود مجد عبدالوهاب نوشته:

«ای مجد عبدالوهاب، اسلام چند رکن دارد؟»

پاسخ داد: پنج رکن.

سلیمان گفت: ولی تو ارکان اسلام را شش رکن دانسته ای. رکن ششم: هر که از تو پیروی نکند، مسلمان نیست، این اعتقاد در نظر تو، رکن ششم اسلام است [۱۰].»

با توجه به گفتگوی انجام شده میان این دو برادر، درخواستیم یافت، مهمترین ویژگی شیخ مجد عبدالوهاب این باور بود: «هر که از او پیروی نکند مسلمان نیست». با این گفتگو، خود را کشف کردم. من هم وقتی در مساجد وهابیت یمن تدریس می کردم، این عبارات را تکرار می کردم: «هر کس با نوشته های شیخ مجد عبدالوهاب مخالفت کند، مسلمان نیست».

فرب خوردگان از شیخ مجد عبدالوهاب نیز همچنان، مسلمان بودن دشمنان زنده و مرده مجد عبدالوهاب را منکر می شوند.

برخی نامه های مجد عبدالوهاب را در موضوع تکفیر دشمنانش را ارایه کردیم. هم اکنون بررسی می کنیم چگونه مجد عبدالوهاب، اهالی نجد را کافر شمرده است، چرا که آنان عقیده و اندیشه مجد عبدالوهاب را نپسندیدند. در این هنگام بود که شیخ می پنداشت، هر یک از سرزمین های نجد، بتی دارد که به جای خداوند پرستش می شود.<sup>[۱۱]</sup>

آیا اینجا عرصه دعوت مردم به سوی خداست یا عرصه بازداشتن مردم از راه خدا؟ چگونه کسی که با دیدگاه یا فهم ما از آیه یا تفسیر حدیثی مخالف است، از اسلام بیرون رفته؟ شیخ مجد عبدالوهاب دستور می داد به نام دین و خدا، گردن مخالفانش قطع شود و اموال و ناموسشان در اختیار دیگران قرار بگیرد، در حالی که خداوند از کردار او سودی نمی برد و در نزد خداوند جایگاهی نداشت!!

چرا این همه اسراف در کشتار مسلمانان؟ شیخ مجد عبدالوهاب انسان بیچاره ای بود که پروژه خود را بر اساس کشتار مسلمانان پایه ریزی کرد، در حالی که از روی نادانی گمان می کرد، با دشمنان توحید در حال جنگ است. شهادت می دهم که شیخ سلیمان عبدالوهاب مرتبی راستگو و خیرخواهی برای برادرش بود و در درمان برادرش عملکرد مناسبی داشت.

به یاد می آورم، روزی برداشت شیخ سلیمان و شیخ مجد عبدالوهاب را از مفهوم توحید، مقایسه می کردم. در حیرت و تردید مانده بودم: حق با کدام یک از این دو برادر است؟

به اطرافیانم گفتم: چرا با سلیمان دشمن هستیم و مجد را دوست داریم؟ یکی از حاضران با صدای خشمناک پاسخ داد: مجد به توحید دعوت می کرد و سلیمان به شرک. با ناراحتی به او گفتم: از وقتی در دانشکده های وهابی یمن و عربستان تحصیل می کردیم، بسیار راغب بودیم به شیخ سلیمان توهین کنیم به دروغ به او تهمت بزنیم و گمان می کردیم او در حال اعتقاد به شرک اکبر از دنیا رفته است!! در چشم یکی از حاضران نیت کشتن را دیدم، با آرامش به او گفتم: وقتی سلیمان زنده بود، بر ضد او اعلام جنگ کردیم. امروز هم که از دنیا رفته، مانع رحمت فرستادن به او می شویم، در حالی که شیخ سلیمان از بزرگترین آشنایان به کتابهای ابن تیمیه و ابن قیم بود، او از بزرگترین مبلغان سلفی گری در زمان خود و دشمن صوفیه بود.

پاسخ داد: عالمان عربستان بیش از دویست سال است که اتفاق نظر دارند، مطالعه کتابهای سلیمان حرام است. به او گفتم: می دانم در کتاب «کتب حدّ ر منها العلماء»<sup>[۱۲]</sup> این عبارات را پیدا کردم: «این کتاب تاثیر منفی زیادی داشته. این کتاب، باعث شده اهالی «حریملاء» از عقیده خود برگردند. مساله در این جا متوقف نشده، بلکه تاثیرات این کتاب تا منطقه «عینه» هم پیش رفته است. در عینه کسانی که ادعای علم داشتند، در راستی و درستی این دعوت، شک و تردید کرده اند»<sup>[۱۳]</sup>!!

\*\*\*

چنان که پیشتر بیان کردیم، روشن می شود، کتاب های شیخ سلیمان دارویی تأثیرگذار بر برادران بیچاره وهابی ماست. این دارو را بر خودم و دیگران تجربه کرده ام. بیشتر کسانی که کتاب شیخ سلیمان را به آنها هدیه دادم، شیخ محمد عبدالوهاب را رها کرده اند. همین نکته کافی است که توحید شیخ سلمان به وحدت میان مسلمانان و توحید شیخ مجد عبدالوهاب به تکفیر مسلمانان دعوت می کند.

در زندگی شیخ مجد عبدالوهاب مساله جدیدی را یافته ام: هر کس با او مخالفت می کرد، محاکمه و کشته می شد. بلکه دستور می داد ساکنان برخی آبادی ها به شکل کامل کشته شوند. در ابتدا نامه هایی را در تکفیر آنان ارسال می کرد. مثلا می گفت: «فتوای من در کفر شمسان و فرزندانشان و هر که به آنان شبیه است. و آنان را طاعت نام گذاردم»<sup>[۱۴]</sup>!! در نامه دیگری که انسان را به ترس می اندازد گفته:



«...ما طاغوت‌های اهل خرج<sup>[۱۱۵]</sup> و دیگران را تکفیر کردیم<sup>[۱۱۶]</sup>».

آثار کتاب‌ها و نامه‌های شیخ محمد عبدالوهاب، در دو پدیده آشکار می‌شود: به خاطر می‌آورم وقتی در عربستان بودم، کتابها و نامه‌های شیخ مجد عبدالوهاب را می‌خواندیم و درس می‌گرفتیم، به خاطر می‌آورم چگونه کینه، دشمنی و بغض کسانی که پیرو شیخ نبودند در قلبمان وجود داشت. همین کینه، اشتیاق تکفیر آنها را قلبمان نهادینه می‌کرد. اگر روزی به قدرت می‌رسیدیم، هستی و دودمان مخالفان شیخ مجد عبدالوهاب را بر باد می‌دادیم. روز و شب به بدگویی از آن‌ها مشغول بودیم. کینه‌ای نسبت به دشمنان مسلمان شیخ در دل داشتیم که تنها در قلب پادشاهان ستمگر و جنایتکاران پیدا می‌شود.

روزی نامه شیخ مجد عبدالوهاب را به یکی از عالمان بزرگ دورانش - شیخ سلیمان بن سحیم<sup>[۱۱۷]</sup> - مطالعه می‌کردیم.

او را به زشتی مخاطب قرار داده:

«...ولی سلیمان بن سحیم چارپا، معنای عبارت را نمی‌فهمد»<sup>[۱۱۸]</sup>.

او را نوعی دیگر هم توصیف کرده:

«این مرد گاو است!! و انجیر را از انگور تشخیص نمی‌دهد»<sup>[۱۱۹]</sup>.

درباره او و دیگران می‌گوید: این‌ها تلاش دارند «این دین را انکار کرده، از دین بی‌زاری بجویند»<sup>[۱۲۰]</sup>.

نامه‌های شیخ مجد عبدالوهاب، مشکلاتی زیادی برای این عالم اهل نجدی پدید آورد. به خاطر می‌آورم وقتی نامه‌های شیخ را به او می‌خواندیم، شبی را تا صبح بیدار ماندیم و درباره او گفتگو می‌کردیم. آرزو می‌کردیم دوران زندگی او را درک کرده بودیم و با بریدن سر او به خدا نزدیک می‌شدیم!!

تاثیر این نامه‌ها تا امروز باقی مانده است. تا جایی که وهابی معاصر، دکتر «عبدالله عثیمین» کتابی تحقیقی را با نام «موقف سلیمان بن سحیم من دعوة الشيخ محمد عبدالوهاب»؛ «موضع سلیمان بن سحیم نسبت به دعوت شیخ مجد عبدالوهاب»<sup>[۱۲۱]</sup> منتشر کرده است.

دیدگاه طرفداران عبدالوهاب به جنبش اخوان المسلمین:

به یاد می‌آورم در مسجد الدعوة - یکی از مهمترین مساجد وهابیان - بودیم. خبر از دنیا رفتن شیخ «عمر تلمسانی» - رهبر

جنبش اخوان المسلمین - را شنیدیم. یکی از حاضران پیشنهاد کرد برای او از راه دور نماز بخوانیم. دستور دادیم، پیشنهاد دهنده را از مسجد بیرون کنند. فریاد می‌زد: مگر شیخ عمر تلمسانی از انقلابیان بر ضد حکومت سکولار ناصری در مصر نبود.

جواب دادیم: اخوان المسلمین از دعوت کنندگان به شرک هستند... حداکثر این که مذهبی هستند نه سلفی... اگر اخوان المسلمین پیروز شوند، قدرت به دست مشرکان خواهد افتاد... حداکثر این که حنفیهای مذهبی حکومت خواهند کرد... ابوحنیفه از جمال عبدالناصر بهتر نبوده!!

این گونه، از پیشینیان، ابوحنیفه و در میان معاصران، عمر تلمسانی را تحقیر می‌کردیم. با این روش، امت اسلامی، بدون

تاریخ باقی می‌ماند.

در حقیقت بعد از اینکه خداوند مرا به وسیله کتاب شیخ سلیمان بن عبدالوهاب نجات داد، احساس کردم به گروهی متمایل شده بودم که برای راهزنی، نیروی لازم را نداشت، برای تأمین این هدف هم گروهی دینی تأسیس کرده بود. گویی جنایتکارانی بودیم، در لباس واعظان.

با این حال، ما قربانی کتابها و نامه‌های شیخ مجد عبدالوهاب شده بودیم.

او با کتابها و نامه‌هایش باعث شده بود، واژه‌ای بر ضد صهیونیسم، مسیحیان صلیبی، کمونیسم یا سکولاریسم، به زبان نیاوریم ولی بر ضد مسلمان کتابهای فراوان بنویسیم، چون مسلمان دیگر، دیدگاهی مخالف نظر شیخ انتخاب کرده بودند. باور

ما این بود که دیدگاه و سخن شیخ مجد عبدالوهاب تنها قرآنت صحیح از دین است و انتخاب دیگران، همان کفری است که انسان را از اسلام بیرون می کند.

شیخ مجد عبدالوهاب برای ما، خط فاصل «کفر و ایمان» و «شرک و توحید» بود.

تناقض عبدالوهاب در مسئله توسل :

اندیشه شیخ مجد عبدالوهاب بر اساس دلایل برگرفته از کتاب و سنت پی ریزی نشده بود. او توسل به شخص رسول خدا(ص) را بعد از وفات ایشان، نوعی شرک اکبر و موجب خروج انسان از اسلام می دانست. معتقد بود ریختن خون کسانی که چنین توسل می را جایز بدانند، حلال است، آنها را بدتر از کافران قریش می دانست و با زبان تندش به مخالفان طعنه می زد. بهره مخالفانش از او تحقیر بود... جنگی را رهبری کرد که قربانیش هزاران مسلمان بود... آتش این جنگ را افروخت و تا امروز همچنان شعله ور است.

همچنان مساله توسل به مردگان، بزرگترین مساله ای است که پیروان شیخ، به خاطرش جنگ های بزرگی با مسلمانان به راه می اندازند. ولی شیخ مجد عبدالوهاب- با تمام این ملاحظات- هر چه ساخته بود و بنیان گذارده بود، ویران کرده است. او گفته:

«برخی فقهاء، توسل به انسانهای صالح را اجازه داده اند. برخی دیگر توسل را مخصوص به شخص پیامبر(ص) دانسته اند. بیشتر عالمان از چنین توسل می نهی کرده و ناپسند می شمارند. بنابراین توسل، مساله ای فقهی است. هر چند دیدگاه صحیح در اعتقادها نظر جمهور علماست: توسل مکروه است. به همین دلیل بر انجام دهنده توسل خرده نمی گیریم چون در مسایل اجتهادی خرده گیری جایی ندارد»<sup>[۲۲]</sup>.

این فتوا، یکی از عجیب ترین فتواها در نظر من بود. اندیشه ای را که شیخ در ذهنم غرس کرده بود، از بین برد. معتقد بودم توسل به مره، نوعی شرک اکبر است ولی با این فتوا، شیخ به تناقض گویی افتاده بود. او توسل را مساله ای فقهی معرفی کرد نه یکی از مسائل اصول دین... اوبیان کرده بود: توسل با کفر و ایمان و شرک و توحید ارتباطی ندارد!

معتقد هستم نشر این فتوا در میان وهابیان تندرو، مساله ای ضروری است تا آنان را از غلو و تندروی در رفتار با توسل کنندگان، نجات دهیم. باید درک کنند، شیخ مبانی فکری خود را در تکفیر مخالفانش بر اساس کتاب و سنت پی ریزی نکرده، به همین دلیل هم دچار تناقضهای فراوان شده است.

وقتی برادران ما تناقضهای شیخ را درک کنند، از غلو و تکفیر مسلمانان که توسل کتابها و نامه های شیخ ریشه گذاری شده، نجات خواهند یافت.

ضروری است برای برادران وهابی، تصوّر متناقض و عجیبی را که بر اندیشه شیخ حاکم است، تبیین کنیم. در این صورت، دشمنی مسلمانان از درونشان از بین رفته، از فساد و تکفیر و ظلم یا ذلیل کردن مسلمان دست برخواهند داشت.

## عبدالوهاب و مشکل تشکیک در تراث امت اسلام :

کسانی که با تناقضهای شیخ آشنا شوند، شناخت اندک او را از توحید و فاصله او را با فهم آیات و روایات توحید، درک خواهند کرد.

این تناقض را در فتوای شیخ خواهیم یافت: در فتوای شیخ کتابهای مذاهب چهارگانه اهل سنت، «عین شرک»<sup>[۲۳]</sup> معرفی شده است.

معنای این فتوا این است که تمامی نگاشته مسلمانان در مدّت طولانی پیش از دوران شیخ مجد عبدالوهاب، به ویژه از آغاز قرن چهارم هجری، کتابهایی شرک آلود بلکه عین شرک می باشد. چنین فتوایی باعث شک مسلمانان در تمامی میراث کهن خویش خواهد شد.

به همین جهت می بینیم شیخ، این عقیده خود را پنهان کرده، فتوا می دهد که کتابهای مذاهب اهل سنت را باطل نمی داند ولی در دوران تحصیل، وقتی در درس توحید شیوخ عربستان شرکت می کردیم، به یقین رسیدیم دیدگاه شیخ و شاگردان بزرگش این بوده: کتابهای مذاهب چهارگانه اهل سنت - به ویژه کتابهایی که درباره توحید نوشته اند- عین شرک است. وقتی با خودم در این مساله اندیشیدم، به این باور رسیدم که شیخ قبل از آشکار کردن دعوتش، وقتی در میان پیروان مذاهب چهارگانه بود، به پنهان کردن دیدگاهش درباره کتابهای مسلمانان پناه می برد، ولی وقتی کنار پیروان خود قرار گرفت، آشکارا بیان کرد: کتابهای مذاهب چهارگانه، عین شرک است. این روش همان مسلک پیروان شیخ از زمان شیخ تا امروز بوده است.

آنها درباره کتابهای مسلمانان- به جز کتابهای شیخ و پیروانش- ایجاد تردید می کنند. نیازمند مقایسه برخی عبارت ها هستیم. برای درمان اندیشه وهابی از این مقایسه بی نیاز نخواهیم بود. اندیشه وهابی، فاقد دیدگاهی روشن درباره روش خطرناک شیخ است آن ها با خطر تردید افکنی در میراث و کتابهای امت اسلامی آشنا نیستند. این روش خطرناک است چون میان ما و میراث فکریمان گسست ایجاد می کند. این عبارات از شخصیتی است که به تصوّف گرایش ندارد. یکی از رهبران اندیشه اسلامی

در دوران معاصر: شیخ علامه «سعید حوی». او در کتاب ارزشمندش به نام «جولات فی الفقہین الکبیر و الأکبر» «گشت و گذاری در فقه

کبیر و اکبر»، خطرناک بودن دیدگاه شیخ مجد عبدالوهاب را در این مساله روشن کرده است. او در این باره نوشته است: «قرن چهاردهم هجری فرا رسید و مسلمانان را در اوج ضعف، سقوط، از هم گسیختگی و ... قرار داد. عالمان و مبلغان عادل با وجود تفاوت در اجتهادشان، در برابر موج ارتداد از اسلام ایستادگی کردند. همچنین در برابر استمرار ناخالصی در جریان اسلامی، مقاومت نمودند. عکس‌العملهای خشونت آمیزی در مقابل وجود ناخالصی‌ها انجام گرفت. این عکس‌العمل‌ها عبارت بود از شک افکنی در تمامی میراث امت اسلامی. شایسته بود عالمان دینی با ناخالصی‌های به ارث رسیده‌ای که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- از آن در آینده مسیر امت اسلامی سخن گفته بود، مخالفت می‌کردند، باید با حجم بالایی از تألیفات که خیر و شر در آن آمیخته شده بود مبارزه می‌کردند، همچنین سزاوار بود با گروه‌های بسیاری که به جای حرص بر خیر، بر ناخالصی حرص اند مخالفت می‌کردند. کسانی که همانند اصرار بر سنت پیامبر، به سنت شیوخ اصرار می‌ورزند، کسانی که نسبت به دیدگاه شیوخ تعصب می‌ورزند حتی اگر مشخص شود، سنت مورد اعتماد نبوی، با دیدگاه این شیوخ در تعارض است. نمونه روشن این روش، طریقت‌های بی بصیرت صوفیه است. این روش باعث به وجود آمدن عکس‌العملهای فراوانی شد. شدیدترین عکس‌العملها، از طرف برخی گروه‌های سلفی بود که در تمامی میراث فقهی و فرهنگی به بهانه وجود ناخالصی، تشکیک می‌کردند. ناگهان خود را در برابر جریانی دیدیم که در میراث حقیقی امت و مکاتب فقهی و بزرگان این مکاتب تشکیک می‌نمود. خود را در برابر جریانی یافتیم که به اغلب امت اسلامی در طول تاریخ، بدگمان بود. اطمینان به میراثی که توسط شخصیت‌های اسلامی عرضه شده بود، لرزان شد. جریان سلفی در این تشکیک، میان مرحله خیر و خلوص یا مرحله شرارت یا مرحله اختلاط با ناخالصی‌ها تفاوت قایل نشد. آنها میان شخصیت‌های تجددگرا و شخصیت‌های منحرف و میان گرایش‌های حقگرا و دیگر گرایش‌ها، در طول دوره‌های تاریخ تفکیک نمی‌کردند. کار به جایی رسید که گمراه دانستن، تکفیر و فاسق اعلام کردن امت اسلامی، روش عده بسیاری شد.

به جای این که عکس‌العمل در برابر ناخالصی‌ها، تلاش برای نجات خوبی‌های موجود در کنار ناخالصی‌ها باشد، دعوتهایی به وجود آمد که تمام خوبی‌ها را به بهانه ناخالصی‌ها از بین می‌برد. جنگ تحمیل شده بر جنبش اسلامی معاصر شامل سه بخش بود: رویارویی با جریان ارتداد، رویارویی با استمرار وجود ناخالصی‌ها و رویارویی با عکس‌العملهای تدریجانه...» [۲۴]

این حالت شیخ مجد عبدالوهاب بود که توسط یکی از متخصصان آشنا با وهابیت ترسیم شده است. کسی که در طول حیاتش با آنان زندگی کرده، در پایان زندگی اش، تجربه خود را با وهابیت به نگارش درآورده. ما سخن او را به شکل کامل نقل کردیم. وقتی شیخ مجد عبدالوهاب درباره کتابهای عالمان امت اسلامی حکم صادر کرد و تمامی این کتابها را عین شرک توصیف کرد، در تمامی نوشته‌های آنان درباره توحید، شک کردیم. ما را در کتابهای خود درباره توحید، زندانی کرده بود و با شطحیات و انحرافات او در تفسیر آیات توحید در قرآن کریم آشنا نبودیم.

## توحید عبد الوهاب بر اثر انفعال وی از توحید اهل تسنن و تشیع نشأت گرفته است :

سخنی دیگر در تبیین هدف ما در این بحث:

شیخ مجد عبدالوهاب، انحراف مشخصی را در برابر خود، از طرف برخی مسلمانان متعصب مشاهده می کرد. برخی مسلمانان نسبت به مذاهب چهارگانه، تعصب خاصی داشتند. آن ها به شدت به تمامی کتابهای پیشینیان در موضوع توحید، تمسک کرده، میان حق و باطل تفاوت قایل نمی شدند. شیخ مجد عبدالوهاب، تمامی هم و غمش را صرف برطرف کردن تعصب موجود نسبت به میراث پیشینیان، نمود. نقد این افراد، اساسی ترین انگیزه شیخ در تلاشهایش بود. این روش برای شیخ بسیار خطرناک بود. عواقب خطرناکی برای او داشت. شیخ با هدف از بین بردن انحراف پیشین، انحراف جدیدی را ایجاد کرد... انحراف هم با هر انگیزه ای که باشد، انحراف است!!

شیخ وظیفه داشت، کتابهای پیشینیان درباره توحید را بر قرآن کریم و سنت صحیح عرضه کند، نه این که انفعال و عکس العمل او را به صدور چنین فتوایی کشانده، این کتابها را عین شرک معرفی کند.

نمونه هایی از این خطر را در تمامی کتاب ها و نامه های شیخ مجد عبدالوهاب مشاهده می کنیم. او تصریح می کرد این کتابها را با هدف «دفاع» از توحید، بر ضد مخالفان و منتقدان روش خود در طرح مساله «توحید» یعنی عالمان بزرگ امت اسلامی در دوران کهن و دوران معاصر- نوشته است. غرق شدن او در رد تمامی میراث مسلمانان درباره توحید، حتی باعث شد شیخ اهتمامش را در رد کردن اذین نوشته ها از دست بدهد. در نتیجه، هدف اساسی و گرایش اصلی شیخ، رد کردن کتاب های پیروان مذاهب چهارگانه درباره توحید شد- صدها عنوان کتاب- این کتاب ها از دوران پیشین تا زمان شیخ نگاشته شده بود. انگیزه نخست شیخ، باطل کردن همه کتابهای آنان در موضوع توحید بود. شیخ برای تبیین توحید به روشی که در قرآن بیان شده بود، تلاش نمی کرد، بلکه در ردیه نویسی بر نگاشته های امام رازی درباره توحید، و نوشته های دیگر بزرگان اهل سنت غرق شده بود. شیخ با هدف کنار زدن آنان، در انحرافات خطرناکی افتاد. شیخ تباه شد و از توحید قرآنی منحرف گردید. شیخ در شور حماسه دفاع از دیدگاهش درباره توحید و در موضع گیری بر ضد هجوم منتقدان و عالمان گذشته و جدید جهان اسلام، غرق شده بود.

شیخ مجد عبدالوهاب، پیش از نوشتن کتاب خود درباره توحید، دهها کتاب را دیده بود. تفسیر آیات توحیدی قرآن را در تمامی کتاب های تفسیر قرآن - که صدها کتاب می باشد- از دوران گذشته تا زمان خود، بررسی کرده بود. این کتاب ها پژوهشهای مجتهدان بود و به شکل طبیعی دارای محتوایی صحیح و نادرست بود. شیخ با انگیزه رویارویی با مطالب نادرست در کتابهای پیشین، فریفته قدرتش در فهم توحید شد. به همین جهت «عقل» بشری خود را رقیب قرآن در طرح مفهوم توحید قرار داد. او به این حد اکتفا کرد بلکه معتقد شد تمام تلاش های مفسدّان گذشته، برای شناخت آیه های توحیدی قرآن کریم، همگی عین شرک است و او تنها کسی است که به فتوحات ربّانی دست یافته و آیات توحید را درک کرده است، تنها اوست که آیات توحید را موافق اراده خداوند و رسولش تفسیر کرده است.

او به این حد هم اکتفا نکرد، بلکه در طول بیست سال، سیصد جنگ را رهبری کرد و سرنوشت تمامی مخالفان خود را در تفسیر آیه های توحیدی قرآن، سوزاند و با آن ها جنگید.

\*\*\*

از برادران وهابی، خواهش دارم، همان گونه که با کتابهای شیخ تعامل دارند، برای کتاب های توحید عالمان مسلمان گذشته و معاصر نیز، وقت صرف کرده، در پی گیری محتوای این کتاب ها صبر و تلاش داشته باشند، چرا که این کتاب ها، ثمره تلاش اندیشه های بسیار و عقل هایی بزرگ، در طول قرن ها تفکّر، پژوهش و تفسیر می باشد. از آن ها خواهش دارم، به بررسی زودگذر و قشری این کتابها اکتفا نکنند.

هدف این کتاب، کم کردن ارزش شیخ مجد عبدالوهاب یا هیچ کدام از شیوخ پیرو او نیست. می دانم که شیخ تلاش خود را در فهم توحید انجام داده است. این پژوهش تلاشی واقعگرا و علمی برای شناخت مسیر فکری شیخ است. هدف ملامت کردن شیخ یا توهین به او نیست. تلاشی است برای بررسی، فهم و تحلیل مسیر فکری شیخ مجد عبدالوهاب. ما در این پژوهش نکات مثبت و منفی شیخ را بیان می کنیم. هر چند در قلممان محبت شیخ وجود دارد، ولی حقیقت برای ما محبوب تر از شیخ است. آرزوی ما این است که اندیشمندان معتدل وهابی، با پژوهش انتقادی اندیشه شیخ، برای اصلاح روش او در طرح حقیقت توحید قیام کنند. برای اصلاح و تعدیل نگاشته های شیخ در موضوع توحید، برای تشخیص بیماری موجود در کتاب های شیخ تا بتوانیم، دوا لازم را برای این بیماری شناسایی کنیم. به ویژه این که رهبران اسلام اتفاق نظر دارند، در نگاه شیخ به مساله توحید، شطحیات بزرگی وجود دارد. به دلیل وجود همین شطحیات هم اندیشه شیخ در تمامی جهان اسلام، فتنه انگیزی کرده است.

## فتنه که از توحید عبد الوهاب نشأت گرفته است :

یکی از رهبران اهل سنت در دوران ما، امام شیخ «مجد سعید رمضان بوطی» در کتاب ارزشمندش به نام «السلفية مرحلة زمنية مباركة لا مذهب إسلامي»؛ «سلفی گری، دوره زمانی مبارک نه مذهبی اسلامی» در نقد فتنه توحید که توسط شیخ مجد عبدالوهاب اختراع شده، گفته است:

«ولی معتقد هستم این آثار- با وجود بزرگی و خطرناک بودن پیامدهایش- از لوازم حتمی پیدایش این مذهب و گسترش آن است [مذهب شیخ مجد عبدالوهاب] ...»:

آزار گوناگون و فراوانی که به دنبال پیدایش این فتنه و بدعت در جهان اسلام به وجود آمد، جریانی که با وحدت مسلمانان، مبارزه کرده، برای از بین بردن انس و الفت و تبدیل همکاری جهان اسلام به درگیری و دشمنی، تلاش بسیاری می کند. همه مردم می دانند هیچ شهر و روستایی در سرتاسر جهان اسلام باقی نمانده که پاره های این فتنه به آن نرسیده، به واسطه این جریان گرفتار تفرقه و پراکندگی نشده باشد. هر خبر خوشحال کننده و امیدبخشی درباره بیداری اسلامی دیده و شنیده ام و به هر اندازه از نفوذ فراوان بیداری اسلامی را در اروپا، آمریکا و آسیا اطلاع پیدا کرده ام، در مقابل اخبار این فتنه زشت را نیز شنیده و دیده ام. فتنه ای که به سمت این جوامع کشانده می شود، این اخبار سینه را پردرد کرده، گلو را را می فشارد و شخصیت مسلمان در تاریکی ناامیدی و نگاه دردناک و منفی به آینده گرفتار می نماید.

در سال گذشته- سال ۱۴۰۶ هجری قمری- یکی از میهمانان «رابطة العالم الإسلامي»؛ «سازمان جهان اسلام» - این سازمان

در کشور عربستان فعالیت می کند- و برای مشارکت در فصل فرهنگی این کشور دعوت شده بودم. به همین مناسبت توانستم با تعداد زیادی از میهمانان این سازمان که از اروپا، آمریکا، آسیا و آفریقا در این همایش شرکت کرده بودند، آشنا شوم. بیشتر میهمانان، در کشورهایی خود، مسوولان مراکز تبلیغات دینی یا جزو کارکنان این مراکز بودند. نکته عجیبی که دردهای پراکنده را در جان هر مسلمان با اخلاص برمی انگیزد، این بود: وقتی از هر کدام از میهمانان، جداگانه درباره روند تبلیغات اسلامی در مناطق خود، سوال کردم؛ تنها یک پاسخ شنیدم، هر کدام از میهمانان با تلخی و تأسف همین پاسخ را دادند: تنها مشکل ما اختلافها و دشمنی هایست که جریان سلفی گری [وهابیت] برمی انگیزد» [۲۵].

## کتابهای عبدالوهاب در رد کتابهای توحید شیعیان و سنیان :

خواستگاه این فتنه، توحید عجیبی است که شیخ مجد عبدالوهاب اختراع و ابداع کرده است. از زمانی که شیخ توحید خود را مطرح کرده تا امروز، «اندیشه وهابیت» نه تنها در برابر شیعیان دوازده امامی که در برابر تمامی مذاهب اسلامی، موضع خصومت آلودی را اتخاذ کرده است. اندیشه وهابیت، از دوران شیخ تا امروز، با تمام مخالفان کتابهای مربوط به توحید شیخ، مبارزه کرده است. برای رسیدن به فهمی بهتر از سخنان شیخ مجد سعید رمضان بوطی، در فتنه آفرینی وهابیت، برخی کتابهای وهابیت را از زمان شیخ تا امروز، در رد تمامی مذاهب اسلامی، مطرح می کنیم.

برادران وهابی ما فقط زمانی می توانند ضرورت تجدید نظر در توحید شیخ و ضرورت ایجاد گسست از گمراهی های شیخ در موضوع توحید و ضرورت مراجعه به کتاب های عالمان اسلام در تبیین انحرافات شیخ را درک می کنند که نگاهی به عنوان این کتاب ها داشته باشند. در اینجا به شکل گذرا، کتاب های نگاشته شده در دروان فتنه را معرفی کرده ایم. فتنه ای که برخاسته از نوشته های شیخ مجد عبدالوهاب در موضوع توحید می باشد. در این نوشته ها، به کتاب های مسلمانان، گروه ها و شخصیت های اسلامی طعنه زده شده:

النبهة الشريفة في الرد على القبوريين نوشته شيخ وهابي «حمد بن ناصر تميمي»، ۱۲۲۵ هجری قمری

«دحض شبهات علی التوحید» و «الانتصار لحزب الله الموحدين علی المجادل عن المشركين» و «تأسيس التقديس في كشف شبهات ابن جريس» نوشته شيخ وهابي

«عبدالله بن عبدالرحمن أباطين»، ۱۲۸۲ هجری قمری

«كشف ما ألقاه إبليس على قلب داود بن جريس» و «المورد العذب الزلال من نقض شبه أهل الضلال» نوشته نوه شيخ محمد عبدالوهاب به نام شيخ «عبدالرحمان بن

حسن بن شيخ محمد عبدالوهاب»، ۱۲۸۵ هجری قمری.

«الإتحاف في الرد على الصحاف» و «دلائل الرسوخ في الرد على المنفوخ» و «منهاج التأسيس و التقديس في كشف شبهات داود بن جريس» و «البراهين الإسلامية

في ردّ الشبه الفارسيّة» نوشته یکی از نوادگان شيخ محمد عبدالوهاب به نام شيخ «عبداللطيف بن عبدالرحمن بن حسن». ۱۲۹۳ هجری قمری.

۱۳-۱۱. «الرد على شبهات المستغيثين بغير الله» و «تنبيه النبيه والغبي في الرد على المدارسى و السفدى و الحلبي» نوشته «احمد بن ابراهيم بن عيسى»، ۱۳۲۹

هجری قمری

۱۴. «غاية الأمانى في الرد على النهباني» نوشته شيخ وهابي «أبي المعالي محمود بن شكرى آلوسى». ۱۳۴۲ هجری قمری.



- ۱۷-۱۵. «الأسئلة الحداد في الرد على علوى الحداد» و «الصواعق المرسله الشهائية على الشبه الداحضة الشامية» و «الضياء الشارق في رد شبهات المارق» نوشته شيخ وهابي «سليمان بن سمحان نجدى»، ۱۳۴۹ هجرى قمرى.
۱۸. «التنكيل بما فى تأنيب الكوثرى» من الأباطيل» نوشته شيخ وهابي «عبدالرحمان بن يحيى معلمى»، ۱۳۸۶ هجرى قمرى.
۱۹. «السيف المسلول على عابد الرسول» نوشته شيخ وهابي «عبدالرحمن بن قاسم نجدى»، ۱۳۹۲ هجرى قمرى.
۲۰. «الرد على ابن محمود» نوشته شيخ وهابي «عبدالله بن محمد بن حميد»، ۱۴۰۲ هجرى قمرى.
۲۱. «الرد الزلال فى التنبيه على أخطاء الظلال فى إثبات شريكيات سيد قطب» نوشته شيخ وهابي «عبدالله بن محمد دويش»، ۱۴۰۸ هجرى قمرى.
۲۲. «عقيدة المسلمين فى الرد على الملحدين و المبتدعين»، نوشته شيخ وهابي «صالح بن إبراهيم بليهي»، ۱۴۱۰ هجرى قمرى.
۲۳. «تقوية اليقين فى الرد على عقائد المشركين»، نوشته شيخ وهابي «حسن بن على قنوج»، ۱۲۵۳ هجرى قمرى.
۲۴. «بين كلمة التوحيد و الرد على الكشميرى» نوشته شيخ وهابي «عبدالرحمان بن حسن»، ۱۲۸۵ هجرى قمرى.
۲۵. «صيانة الإنسان فى الرد على أحمد زيني دحلان»، نوشته شيخ وهابي «محمد سهوانى»، ۱۳۲۶ هجرى قمرى.
۲۶. «الرد على شبه المستغيثين بغير الله» نوشته شيخ وهابي «أحمد بن إبراهيم بن عيسى»، ۱۳۲۹ هجرى قمرى.
۲۷. «منظومة فى الرد على أمين العراقى بن حنش» نوشته شيخ وهابي «إبراهيم بن عبداللطيف».
۲۸. «السراج المنير» اين كتاب در رد جماعت تبليغ اسلامى توسط شيخ وهابي «تقى الدين هلالى» نوشته شده است.
۲۹. «الحركة الوهابية» اين كتاب در رد عالم سنّى دكتور «محمد بهى مصرى» توسط شيخ وهابي «محمد هراس» نگاشته شده است.
۳۰. «الديوبندية» در نقد علمای اهل سنت شبه قاره هند توسط شيخ وهابي «طالب عبدالرحمن» نوشته شده است.
۳۱. «جلاء العينين فى محاكمة الأحمدين» در اين كتاب «ابن حجر هيثمى» يکى از بزرگان اهل سنت به شرک متهم شده است. نوشته شيخ وهابي «نعمان آلوسى».
۳۲. «الرد على البردة» نوشته شيخ وهابي «عبدالله بن عبدالرحمن (ابوطين)»، ۱۲۸۲ هجرى قمرى. در اين كتاب امام «بويصرى» به شرک متهم شده است.
۳۳. «حض شبهات على التوحيد من سوء الفهم لثلاثة أحاديث» نوشته شيخ وهابي «عبدالله بن عبدالرحمن (ابوطين)»، ۱۲۸۲ هجرى قمرى.
۳۴. «الإعلام بنقض كتاب الحلال و الحرام» اين كتاب رد بر عالم سنّى معروف شيخ «يوسف قرضاوى» است. نوشته شيخ وهابي صالح الفوزان».
۳۵. «الأستاذ أبو الحسن الندوى الوجه الآخر من كتاباته» در اين كتاب مخالفت «أبو الحسن ندوى» با توحيد شيخ محمد عبدالوهاب اثبات شده است. نوشته شيخ وهابي «صلاح الدين مقبول احمد».
۳۶. «خلاصة دين الجماعة الإسلامية» اين كتاب برای اثبات اهل بدعت و گمراه بودن عالم سنّى «أبو الأعلى مودودى» توسط شيخ وهابي «نذير احمد كشميرى» نوشته شده است.
۳۷. «هل المسلم ملزم باتباع مذهب معين» اين كتاب برای اثبات بدعت گذار و گمراه بودن پيروان مذاهب چهارگانه اهل سنت توسط شيخ وهابي «محمد سلطان معصومى» نگاشته شده است.
۳۸. «وقفات مع جماعة التبليغ» اين كتاب تلاش دارد بدعت گذار و گمراه بودن جماعت نامبرده را اثبات کند و توسط شيخ «نزار إبراهيم عجمى» نوشته شده است.
۳۹. «الرد الكافى على مغالطات الدكتور عبدالواحد وافى» نوشته شيخ وهابي «إحسان الاهى ظهير»
۴۰. «المعيار لعلم الغزالى» نوشته شيخ وهابي «صالح بن عبدالعزيز آل شيخ»
۴۱. «الآية الكبرى على ضلالت النبهانى فى رائته الضغرى» نوشته شيخ وهابي «آلوسى»
۴۲. «الأنوار الكاشفة لتناقضات السقاف الزائفة» نوشته شيخ وهابي «على بن حسن حلبى»
۴۳. «براءة أهل الفقه و أهل الحديث من أوهام محمد الغزالى» نوشته «مصطفى سلامة»
۴۴. «تهديم المباني فى الرد على النبهانى» نوشته شيخ وهابي «ابن عيسى»
۴۵. «الرد العلمى على حبيب الأعظمى» نوشته «على حسن» و «سليم هلالى»
۴۶. «الرد على رسالة ابن عقلاق» نوشته شيخ وهابي «عثمان بن معمر»
۴۷. «نظرات و تعليقات على ما فى كتاب السلفية للبوطى من الهفوات» نوشته شيخ وهابي «صالح فوزان»

۴۸. «عداء الماتريدية للعقيدة السلفية» - یکی از فرقه های اهل سنت - نوشته شیخ وهابی «شمس الدین افغانی»
۴۹. «القطبية هي الفتنة فاعرفوها» این کتاب در اثبات بدعت گذار و گمراه بودن سید قطب، توسط شیخ وهابی «عدنانی» نوشته شده است.
۵۰. «القول البليغ في التحذير من جماعة التبليغ» این کتاب با هدف هشدار دادن نسبت به جماعت تبلیغ یکی از بزرگترین گروه های تبلیغی اهل سنت، توسط شیخ وهابی «حمود تویجری» نوشته شده است.
۵۱. «الإيضاح و البيان في أخطار طارق السويدان» نوشته شیخ وهابی «احمد تویجری»
۵۲. «القول السديد في الرد على من أنكر تقسيم التوحيد» نوشته شیخ وهابی «عبدالرزاق عباد»
۵۳. «الجماعات الإسلامية في ضوء الكتاب و السنة» این کتاب با هدف اثبات بدعت گذار و گمراه بودن جنبش های اسلامی اهل سنت در جهان اسلام توسط شیخ وهابی «سلیم هلالی» نوشته شده.
۵۴. «مؤلفات سعيد حوى» پژوهشی در اثبات گمراهی سعید حوی. نوشته شیخ وهابی «سلیم هلالی»
۵۵. «الإيضاح و التبيين لما وقع فيه الأكترون من مشابهة المشركين» نوشته شیخ وهابی «حمود تویجری»
۵۶. «إيضاح المحجة في الرد على صاحب طنجة» در اثبات گمراه بودن رهبر اهل سنت در سرزمین مغرب «احمد بن محمد غماری» نوشته شده است.
۵۷. «فضائح و نصائح» این کتاب مشتمل است بر تجریح و گمراه معرفی کردن عالمان بزرگ اهل سنت معاصر. نوشته شیخ وهابی مقبل وادعی.
۵۸. «إسكات الكلب العاوى يوسف القرضاوى» نوشته شیخ وهابی «مقبل وادعی».
۵۹. «إقامة البرهان على ضلال عبدالرحيم طحان» نوشته شیخ وهابی «مقبل وادعی».
۶۰. «العواصم مما كتب سيد قطب من القواصم» نوشته شیخ وهابی «ربيع بن هادى مدخلى»
۶۱. «مطاعن سيد قطب في أصحاب رسول الله (ص)» نوشته شیخ وهابی «ربيع مدخلى»
۶۲. «أضواء إسلامية على عقيدة سيد قطب و فكره» هدف این کتاب اثبات این باور است که سید قطب بر اساس عقیده مشرکان از دنیا رفته است. نوشته شیخ وهابی «ربيع مدخلى»
۶۳. «التنكيل بما في لجاج أبي الحسن من الأباطيل» نوشته شیخ وهابی «ربيع مدخلى»
۶۴. «منهج أهل السنة و الجماعة في نقد الرجال و الكتب و الطوائف» در بیان گمراهی عالمان بزرگ و معاصر اهل سنت و همچنین گمراهی جنبش های اسلامی، توسط شیخ وهابی «ربيع مدخلى» نوشته شده است.
۶۵. «العادة» نوشته شیخ وهابی «مقبل وادعی» او درباره عالم سنّی «محمد بن علی مالکی» نوشته: او یکی از سران گمراهی و مبلغ از مبلغان شرک است.
۶۶. «فضائح و نصائح» نوشته شیخ وهابی «مقبل وادعی» در این کتاب درباره عالم اهل سنت «حسن ترابی» نوشته: ترابی که خدا چهره اش را به خاک آلوده کند، به کفر نزدیک تر است.
۶۷. «شريط الضوابط» نوشته شیخ وهابی «عبید جایی» او درباره تفسیر فی ضلال القرآن نوشته: این تفسیر در سایه سار قرآن نیست بلکه در سایه شیطان است.
۶۸. «الحد الفاصل بين الحق و الباطل» نوشته شیخ «ربيع مدخلى» در این کتاب نوشته: سید قطب گمراهی بزرگ است.
۶۹. «التحفة» نوشته شیخ وهابی «مقبل وادعی» درباره سید جمال الدین و محمد عبده نوشته: هر دو فرماسونر و کافر بودند!!
۷۰. «فضائح و نصائح» نوشته شیخ وهابی «مقبل وادعی» در این کتاب درباره عالم اهل سنت «عبدالرحیم طحان» نوشته است: بدعت گذار، ای عبدالرحیم در آتش سوختی، به طحان گوش ندهید او را رها کنید تا خمیر درست کند!
۷۱. «مشاهداتی فی بریطانیا» نوشته شیخ وهابی «یحیی جودی» او درباره عالم اهل سنت شیخ مسعری می نویسد: او شخصیت خبیثی است، چون از توحید شیخ محمد عبدالوهاب انتقاد کرده است.
۷۲. «جماعة واحدة لاجتماعات» نوشته شیخ وهابی «ربيع مدخلى» درباره عالم اهل سنت شیخ «محمد سعید رمضان بوطی» نوشته: او از دشمنان سنت [وهابیت] و دشمنان مکتب توحید است.
۷۳. «المخرج من الفتنة» نوشته شیخ وهابی «مقبل وادعی» او درباره عالم اهل سنت «سعید حوی» می نویسد: بدعت گذار است.

۷۴. «الزلزال فيما انتقد على بعض المناهج الدعوية من العقائد و الأعمال» نوشته شیخ وهابی «احمد بن یحیی نجم» در این کتاب بسیاری از رهبران اندیشه اسلامی اهل سنت به گمراهی متهم شده اند. شخصیت هایی مانند: شیخ راشد غنوشی، شیخ فتیح یکن، شیخ صبحی صالح، شیخ محمد ابوزهره، استاد انور جندی، دکتر عبدالکریم زیدان، شیخ حسن ایوب، شیخ مصطفی شکعه، استاد یوسف عظم، خانم زینب غزالی، استاد سمیع عاطف زین، استاد صابر طعیمه و تعداد زیاد دیگری از عالمان.
۷۵. «المخرج من الفتنة» نوشته شیخ وهابی «مقبل و ادعی». درباره امام «حسن بنیاء» گفته: بدعت گذاری منحرف بوده... گمراه بوده... یکی از پیشوایان اهل بدعت بوده... حسن بنیاء از سید قطب گمراه تر بوده است.
۷۶. «منهج أهل السنة و الجماعة فی نقد الرجال و الکتب و الطوائف» نوشته شیخ وهابی «ربیع مدخلی» او درباره «ابو الاعلی مودودی» نوشته: مولفات مودودی و انحرافات عقلی، قلبی و رفتاری آن...
۷۷. «فضائح و نصائح» نوشته شیخ وهابی «مقبل و ادعی» در این کتاب درباره شیخ «ابوالاعلی مودودی» نوشته است: یکی از پیشوایان اهل بدعت به شمار می آید.
۷۸. «جماعة لا جماعات» نوشته شیخ وهابی «ربیع مدخلی» درباره شیخ «عمر تلمسانی» نوشته: کتاب های او همگی طعن و زشت نمایی اهل سنت و جماعت [وهابیت] است.
۷۹. «شریط الفرسان الثلاثة» نوشته شیخ وهابی معاصر «عبدالله فارسی» درباره عالم اهل سنت عبدالرحیم طحان نوشته: طاغوت و مبلغ شرک است. خود را در کفر انداخته است.
۸۰. «الصیح الشارقی فی الرد علی ضلالات عبدالمجید الزندانی فی کتابه توحید الخالق» نوشته شیخ وهابی «یحیی حجوری»
۸۱. «شریط الطامات التي أتى بها محمد متولی الشعراوی» نوشته شیخ وهابی «فالح بن نافع حربی»
۸۲. «تحذیر المسلمین من خطر الإخوان المسلمین» نوشته مجموعه ای از شیوخ و هابیت. در این کتاب ادعا کرده اند، بزرگترین جنبش اهل سنت در جهان، دشمن توحید شیخ محمد عبدالوهاب است.
۸۳. «المخرج من الفتنة» نویسنده این کتاب درباره قاری قرآن شیخ «عبدالباسط مصری» نوشته: بدعت منکر را انجام می داد و توجهی نمی کرد.

#### ۱۷۳/۱ تذکره اولی النهی و العرفان

- ۱۱ «الدرر السنیة فی الأجوبة النجدية» ۱۹۶۵ میلادی ار الإفتاء عربستان سعودی چاپ دوم که شامل نامه ها و پرسشهای عالمان نجد و پیش از همه شیخ مجد عبدالوهاب و دیگر عالمان بعد از او تا دوران کنونی می باشد. این کتاب توسط شیخ عبدالرحمن بن قاسم عاصی قحطانی نجدی جمع آوری شده است.
- ۱۲ ر.ک «التذکره» ۳۳/۱
- ۱۳ درباره جنگ های شیخ مجد عبدالوهاب بنگرید به کتاب (تاریخ نجد المسمى روضة الأفكار و الأفهام لمتراد حال الإمام و تعداد غزوات ذوي الإسلام) نوشته تاریخ نگار و هابیت شیخ حسین بن غنام. ناشر المكتبة الأهلية ریاض چاپ اول ۱۹۴۹
- ۱۴ کتاب «کشف الشبهات» ص ۳۹ شیخ مجد عبدالوهاب
- ۱۵ همان ص ۴۳
- ۱۶ الدرر السنیة فی الأجوبة النجدية ۱۲۰ / ۱
- ۱۷ الدرر السنیة فی الأجوبة النجدية ۲۱/۱۰ این کتاب مشتمل است بر نامه های شیخ مجد عبدالوهاب و توسط شیخ عبدالرحمن بن مجد نجدی جمع آوری شده است.
- ۱۸ مجموعه مؤلفات الشیخ الإمام مجد عبدالوهاب ۱۶۷/۵ تهیه شده توسط عبدالعزیز رومی، دکتر مجد بلتاجی، دکتر سید حجاب؛ که در هفته شیخ مجد عبدالوهاب در دانشگاه امام مجد بن سعود منتشر شده است.
- ۱۹ دعاوی المناوئین لدعوة الشیخ مجد عبدالوهاب، عبدالعزیز بن مجد بن عبداللطیف، دار الوطن للنشر، عربستان، چاپ اول، ۱۴۱۳ هجری قمری
- ۲۰ الدرر السنیة فی الرسائل النجدية ۱۹۳/۱۰
- ۲۱ نوشته وهابی معاصر، أبوعبیده مشهور بن حسن آل سلمان، نشر دار الصمیمی، ریاض، چاپ اول ۱۴۱۵ ه.ق
- ۲۲ کتب حدّث العلماء منها ۳۷۱/۱

- [۱۴] الرسائل الشخصية للإمام الشيخ مجد عبدالوهاب، نامه ۱۱ ص ۷۵
- [۱۵] خرج: منطقه ای است دارای روستاهای بسیار که بیش از هشتاد کیلومتر با ریاض فاصله دارد، ر.ک: المعجم الجغرافی للبلاد العربية السعودية ۲۹۲/۱ همچنین معجم الیمامة ۳۷۲/۱
- [۱۶] الرسائل الشخصية للإمام الشيخ مجد عبدالوهاب نامه ۳۴ ص ۳۳۲
- [۱۷] شیخ علامه سلیمان بن مجد بن احمد بن سحیم متوفی سال ۱۱۸۱ هجری قمری. یکی از عالمان بزرگ دوران خود بود. شیخ عبدالله بن عبدالرحمن آل بسّام وهابی معاصر نسبت به او اظهار ترحم نموده، زندگی نامه او را در کتاب «علماء نجد خلال سنة قرون» (۳۸۱/۳) زندگی نامه ۱۹۱ بیان کرده است. این کتاب در مکه توسط انتشارات مکتبة النهضة الحديثة منتشر شده. چاپ نخست سال ۱۳۹۸ هجری قمری.
- [۱۸] مجموع مؤلفات الإمام الشيخ مجد عبدالوهاب ۹۱/۵-۹۰
- [۱۹] همان
- [۲۰] همان ۱۶۷/۵
- [۲۱] ر.ک بحوث و تعليقات في تاريخ المملكة العربية السعودية؛ نوشته دکتر عبدالله عثیمین ص ۱۱۲-۹۱ ریاض، ۱۴۰۴ هجری قمری
- [۲۲] مؤلفات الإمام الشيخ مجد عبدالوهاب، بخش سوم، فتاوی شماره ۶۸
- [۲۳] الدرر السنیة في الفتاوی النجدیة ۵۹/۳
- [۲۴] جولات في الفقهاء الكبير و الأكبر، شیخ سعید حوی، ص ۱۲-۵
- [۲۵] السلفية مرحلة زمنية مباركة لامذهب إسلامي ص ۲۴۵-۲۴۴
- [۲۶] «شیخ مجد زاهد کوثری» یکی از بزرگترین عالمان اهل سنت در زمان خود بوده

## فرق میان توحید قرآنی و میان توحید عبدالوهاب :

در پایان یادآور می شوم، این کتاب به دنبال گردآوری تمامی فتنه های ناشی از توحید شیخ مجد عبدالوهاب نیست. این کتاب تلاشی است برای نجات برادران وهابی از انحرافات ایجاد شده در نگاه شیخ مجد عبدالوهاب به توحید، نگاهی که مستند به توحید فراگیر و کامل ارایه شده در قرآن کریم نیست.

نیاز به شناخت توحید آنچنان که خداوند و رسولش ترسیم می نمایند، نیاز عقل و قلب است. نیاز زندگی، مسایل روز، نیاز امت اسلامی و تمامی بشر به شکل یکسان می باشد.

این تصوّر عجیب، اندیشه شیخ مجد عبدالوهاب را نسبت به حقیقت توحید فراگرفته بود. تصوّر که در بسیاری از تفاسیلش، به توحید ارتباطی ندارد. بین تصوّر شیخ از توحید تا توحید قرآنی تفاوت بسیاری وجود دارد... زیرا تصوّر شیخ از توحید- در برخی تفاسیل آن- با فطرت سلیم و توحید قرآنی هماهنگ با فطرت انسان، مخالف است. فاصله میان این دو توحید بسیار زیاد و وحشت آور است... اشتباه بزرگی است اگر گمان کنیم توحیدی که خداوند و رسولش خواسته اند، همان توحیدی است که شیخ ترسیم کرده است. توحید شیخ در اوج جمود، تجرّ و خشکی است. جرم بزرگی در حق خدا و رسول مرتکب شده ایم، اگر توحید قرآنی را در کتاب توحید شیخ عبدالوهاب حیس کنیم.

آن توحید آسمان است و این توحید شیخ عبدالوهاب... آن بر مبنای روش الهی برپا شده و این بر اساس روش بشری... ستم بزرگی است اگر مسایلی را که شیخ در توحید وارد کرده، به توحید قرآنی ربانی الهی اضافه کنیم و یا آنچه رد کرده است از

توحید قرآنی خارج نماییم. در این صورت توحیدی جدید ساخته ایم که بر توحید الهی و فرستاده شده توسط پیامبران عارض می شود، دور این توحید جدید را خواهیم گرفت و این توحید نوپدید را همان توحیدی خواهیم کرد که خداوند و رسولش خواسته اند. سپس گروهی از مسلمانان ساده اندیش را به دور خود جمع کرده، نام ویژه ای برایشان انتخاب می کنیم آنها هم تمامی مذاهب اسلامی را که توحید اختراعی شیخ و مرجع تقلید ما را رد کند، دشمن داشته و تکفیر می کنند. ویژگی هایی روانی برایمان پدید می آید که از نظر احساسی ما را از تمامی مذاهب اسلامی جدا می کند. این فرآیند همان حالتی است که برای شیخ مجد عبدالوهاب و گروه او پدید آمده... شیخ عبدالوهاب توحیدی با مضامین جدید اختراع کرده که نه در قرآن آمده و نه در سنت پیامبر وجود دارد، چنین توحیدی نه به فکر پیشینیان صالح این امت و نه به فکر معاصران، خطور نکرده است، چنان که مضامینی ضروری از توحید قرآنی در این توحید حذف شده است.

به جهت این که میان توحید الهی ربانی با توحید وهابی، و همچنین میان روش قرآن در بررسی توحید با روش شیخ در ارایه توحید فاصله ای اساسی وجود دارد، توحید ترسیم شده توسط شیخ، نافرمانی همه جانبه و زشت نمایی روشنی از توحید الهی است. از توحید وهابی، خلط های بسیاری پدید آمد، صفای توحید قرآنی مکدر شد، مساحت آن کاسته گردید و گرفتار قشریگری شد. همین مسایل باعث شد، کتاب های مجد عبدالوهاب از سرشت، حقیقت و روش توحید قرآنی کاملاً بیگانه باشد. من یقین دارم که برادران وهابی، شیرینی، عظمت و زیبایی توحید درک نخواهند کرد و هرگز از چنین توحید عجیب، مسخ شده و منحرفی آزاد نمی شوند مگر این که «کتاب توحید» یا «کشف الشبهات» و ... تمامی کتاب های شیخ در موضوع توحید را رها کنند، سپس به قرآن کریم بازگشته، به شکل مستقیم توحید را از قرآن برداشت نمایند.

در چنین حالتی درک خواهیم کرد که شیخ، اندیشه ها و دیدگاه های خاص خود درباره توحید را با توحید الهی تطبیق داده است... فرآیند تطبیق نظری شیخ، با ساده نگری بسیار انجام شده است و شیخ طبیعت توحید الهی را نشناخته است. اندیشه ها و تصوّرات شیخ از توحید، بر اساس نظام فکری یکپارچه و بر اساس روشی یکسان، پی ریزی نشده است، به همین جهت هم با توحید الهی مخالف است.

تلاش برای تطبیق توحید شیخ و توحید قرآن کریم، ساده انگاری و عملی بیهوده است، ولی برادران وهابی ما که به خواندن کتاب های شیخ درباره توحید مشغول شده اند، تحت تاثیر متون درسی دانشکده ها و دانشگاه های عربستان، به اشتباه معتقد شده اند: امکان ندارد شیخ مجد عبدالوهاب، از توحید الهی منحرف شود!! به همین جهت به فرآیند تطبیق ناهمگون سخنان شیخ درباره توحید و آیات توحیدی قرآن، پایبند شده اند.

## نقش توحید عبد الوهاب در ایجاد فرهنگ ضد اعتقاد به وجود خدا

نکته پایانی این که، تا وقتی در کنار توحید شیخ مجد عبدالوهاب معتکف باشیم، نمی توانیم دین اسلام را به بشریت برسانیم. این توحید، توسط عالمان و اندیشمندان بزرگ اسلامی رد شده است، بنابراین چگونه این توحید را به غیر مسلمانان عرضه کنیم؟

بالتر از این، رهبران اندیشه اسلامی معتقد هستند، توحید شیخ به جهت سادگی و سطحی بودن، تندروی، غلو، خون ریزی و فاصله اش از عدالت آسمانی، نمی تواند در برابر هجوم بیرحمانه الحاد مقاومت کند. به همین جهت در دروان معاصر مشاهده می کنیم، در مناطقی که پیروان شیخ مجد عبدالوهاب گسترده هستند، به جهت سادگی و غلو توحید وهابی، بی دینی پیروز می شود.

یکی از عالمان بزرگ اهل سنت شیخ مجد غزالی در کتاب ارزشمند خود به نام «مشکلات فی طریق الحیاة الإسلامیة»؛ «مشکلاتی در راه زندگی اسلامی» بیان می کند: الحاد چگونه توانسته در مناطقی که توحید شیخ و نه توحید قرآنی بر آن تسلط دارد، گسترده شود:

«معتقد هستم نیمی از گناه گسترش کفر در جهان به عهده دیندارانی است که با زشت گویی یا رفتار نامناسب، دشمنی خداوند را در دل بندگانش قرار داده اند. شکی ندارم که کمونیست در اروپا یا مناطق دیگر تنها به این دلیل رواج پیدا کرد که راهبان و کشیشان مسیحی، رنج کشیدگان را از عدالت آسمان، ناامید کردند و درهای مهر را در برابر آنان بستند. آنان هم به خیال آب زلال به سوی سراب رفته به گمان این که سراب، آبی است که می توانند یک جرعه بنوشند. امروز هم گروهی از مسلمانان نقش کاهنان پیشین را بازی کرده، اسلام را دینی خون ریز و بدرفتار معرفی می کنند، دینی که لطف و محبت را کنار گذاشته، خشونت را پیش می کشد».

## بزرگان وهابیت توحید عبدالوهاب را ترك کردند و از توحید قرآن تبعیت کردند:

نمی توانیم تعداد کسانی را که توحید شیخ مجد عبدالوهاب را رها کرده، شطحیات او را شناخته و به سوی توحید قرآن رحل سفر بسته اند، به شمار آوریم. تعداد آنان را فقط خدا می داند... هنگام بررسی کتاب های چنین اشخاصی، این پرسش را مطرح می کردم: چگونه عالمانی این چنین، توحید شیخ را رها کرده اند. چگونه در سلک کسانی قرار گرفته اند که به تمامی نوشته های شیخ درباره توحید حمله می کنند؟ سرگردان شده بودم... بار دیگر آیات توحید در قرآن کریم را آنگونه که خداوند و رسولش ترسیم کرده بوند، بازخوانی کردم. این جا بود که درک کردم، چگونه تمامی این مسایل اتفاق افتاده است. فهمیدم چگونه بسیاری از عالمان وهابی، توحید شیخ را رها کرده، از توحید قرآن پیروی کرده اند.

آنان با توجه به توحید شیخ دچار غفلت شده بودند، با از بین رفتن غفلتشان، به توحید حقیقی ترسیم شده در قرآن ایمان آوردند.

اکنون مایل هستیم بدانیم چگونه حقیقت توحید قرآنی در عقل و قلب برخی عالمان بزرگ وهابی تجلی کرده است؟ حقیقت توحید در قرآن کریم با تمام دلالتش و با تمام تاثیراتش، آنان را به تجدید نظر در توحید شیخ مجد عبدالوهاب وادار کرده است. تعداد این افراد زیاد است. در آینده برخی کتاب های این افراد را مطرح خواهیم کرد. این کتاب ها، با طرح استدلال و برهان های قوی، تناقض فراوان میان توحید قرآن کریم و توحید شیخ مجد عبدالوهاب را اثبات کرده است.

یادآوری این افراد به جهت نجات برادران وهابی از توحید فتنه آفرین شیخ در میان مسلمانان، ضرورت دارد همچنین معرفی این افراد به جهت نجات این امت از تکفیر مسلمانان و حلال دانستن خون، ناموس و اموال آنان، ضروری است. میوه توحید شیخ، فتنه تکفیر به اضافه کشتار مسلمانان می باشد.

این افراد، متعصبانی شدید در دفاع از توحید شیخ بوده اند. اینجا برخی دیدگاه ها و کتاب هایی که با طرح استدلال و برهان های قوی، علل رها کردن توحید شیخ را بیان کرده است، مطرح می کنیم. با توجه به این نکته که بیشتر این افراد عالمان وهابی کشور عربستان بوده اند:

### شیخ محمد عبدالله مسعری :

نویسنده کتاب ارزشمند «أصل الإسلام و حقيقة التوحيد» نوشته شیخ وهابی بزرگ محمد بن عبدالله مسعری<sup>[۱]</sup>... او یکی از بزرگان وهابیت بود ولی فتنه بزرگ ایجاد شده به وسیله توحید شیخ در اندیشه و قلب او حضور داشت. بعد از مطالعه، جمع آوری متون قرآنی و روایات نبوی و تأمل در آن، سفری بدون بازگشت را از توحید شیخ شروع کرد. او عبارت مشهور خود را در میان عالمان محقق وهابی مطرح کرد:

«این رساله مختصر درباره اساس اسلام و حقیقت و دلایل قرآنی توحید است. یکی از مسایل ثابت شده در سنت شریف پیامبر(ص) عبارت است از این که: اساس اسلام توحید می باشد. نوشتن این موضوع انگیزه هایی داشته که برخی از آن عبارت است از:

الف) مشکلی که [در توحید شیخ محمد عبدالوهاب] در تعریف «عبادت» و ارتباط عبادت با مفهوم «اله» وجود دارد. بر اساس همین مشکل، به ناحق علیه بسیاری از اهالی قبله، به شرک، رها کردن اسلام و خروج از ملت احکامی صادر می شود. این مساله، بسیار بزرگ و خطرناک است. به اصول دین و امور مهمی ارتباط دارد که نیازمند برهان قطعی و حجت یقینی و رسا است، روا نیست این مساله را در مسایل اجتهادی جا داد.

ب) تشویش و بی نظمی موجود در تقسیم بندی توحید به «توحید ربوبی»، «توحید اولوهیت» و «توحید اسماء و صفات». این تشویش با مشکل پیشین، ارتباط جوهری دارد. اضافه بر این که این تقسیم بندی ضعیف، قانع نکننده و بدون نتیجه است زیرا:

۱. تقسیم بندی بدون قاعده است چون اقسام با هم تداخل دارد.

۲. تقسیم بندی جامع نیست زیرا ارکان مهم توحید را دربر ندارد مانند توحید «حاکمیت» و توحید «محبت و ولایت» این ارکان را نمی توان در این تقسیم بندی وارد کرد مگر با تکلف.

۳. تقسیم بندی مانع نیست. زیرا برخی اقسام را که ارتباطی با اساس توحید ندارد، در بر گرفته، مانند بسیاری مباحث «صفات» که جزو مسایل فرعی است نه اصول دین.

۴. عرفی و تنها جعل اصطلاح است، شرعی نیست زیرا بر اساس استقراء مفاهیم «اله»، «عبادت»، «رب» و ... در متون کتاب و سنت شکل نگرفته.

۵. این تقسیم بندی با توجه به واقعیت و مصادیق شرک و عبادت در زندگی تمامی انسان ها انجام نشده، بلکه تنها بر اساس واقعیت خارجی زندگی عرب در عصر نزول قرآن ترسیم گشته. به همین جهت بر اساس مبانی تخیلی ایجاد شده نه بر اساس استقراء واقعیت های پیچیده مربوط به باورهای متداخل. این تقسیم بندی بعد از استقراء گسترده در میان باورهای موجود نیازمند سبر و تقسیم است. هر چند قرآن به بسیاری از این باورها اشاره و آن ها را نقد کرده است.

- ج) اشکالات فراوانی [در توحید شیخ محمد عبدالوهاب] در این زمان درباره حقیقت توحید، اقسام توحید، شمول توحید به مسایل مرتبط با حاکمیت و دوستی و دشمنی وجود دارد. این اشکالات بر اساس نقاط ضعف و کوتاهی در تقسیم بندی سنتی [در



اندیشه شیخ مجد عبدالوهاب] به وجود آمده است که پیشتر بیان شد. فقیهان درباری در عمیق شدن این مشکل، مشارکت کرده اند. بلکه برای خدمت گذاری به رهبرانشان و پیشوایان کفر و جور توده مره و حتی خواصّ را گمراه کردند. دشمنان خدا را دوست داشتند و با دوستان خدا دشمنی کردند. آنان به «توحید» ناهمگون و نیمه کاره ای [ترسیم شده توسط شیخ مجد عبدالوهاب] تبرک می جویند که محورش مردگان، گنبدها، درختان، سنگ ها، رمل ها و قبرهاست!!

وضعیت این افراد را ابن قیم در کتاب «مدارج السالکین» شرح داده است:

«هر گاه حقیقت با مسیر ریاست این افراد تعارض پیدا کند، حق را زیر پا گذاشته، له می کنند. اگر توان این کار را نداشتند همانند شتری خشمگین، حق را به سویی کنار می اندازند. اگر توان این کار را هم نداشتند، حقیقت را در راه حق زندانی می کنند و خود به راه دیگر می روند. اینان آمادگی کنار گذاشتن حقیقت را در حد امکان دارند. اگر چاره ای نداشتند حقیقت را در سکه ها و خطبه ها یاد می کنند، ولی در عمل، حاکمیت و اجراء حقیقت را کنار می گذارند. اگر حقیقت به یاری آنها بنشیند، شتابان به سوی حق می آیند و به حقیقت اقرار می کنند، نه به این خاطر که حقیقت است بلکه به این دلیل که با غرض و هوای آنان موافق است»<sup>[۱]</sup>

چه تعبیر زیبایی از حالت خبیث آن ها انجام داده است. به تصریحات شیوخشان بنگر! در نام حزب ها و گروه های مدافع از آنان تأمل کن: «جمعیة أهل السنّة و الحدیث»؛ «جمعیت اهل سنت و حدیث»، «أنصار السنّة المحمدیة»؛ «انصار سنت مجددی»، «جنود الصحابة»؛ «سپاهیان صحابه».

توصیه می کنم کتاب هایی را که مجانی توزیع می کنند مطالعه کنید:

«القطیبة هی الفتنة فاحذروها»؛ «گرایش به سید قطب همان فتنه است از این گرایش بپرهیزید»

«طاعة الرحمن فی طاعة السلطان»؛ «اطاعت خداوند رحمان در اطاعت از پادشاه»

«الحاکمیة و فتنة التکفیر»؛ «حاکمیت و فتنه تکفیر»

معتقد هستیم: پدیده رها کردن توحید شیخ مجد عبدالوهاب تنها به عربستان منحصر نمانده است، بلکه پدیده ای است که تمام جهان را فراگرفته. افراد زیادی هستند که از زمان شیخ مجد عبدالوهاب تا امروز، توحید شیخ را رها کرده اند. برخی را می شناسم و با عده زیادی از آن ها هم آشنا نیستم. شیخ مجد عبدالوهاب در شکایت از کسانی که همراه او بودند ولی با روشن شدن شطحیات شیخ، او را رها کردند، کردند مطالبی را نوشته است. از میان این افراد به امام شیخ «مجد بن عبدالله بن فیروز حنبلی» اشاره می کند<sup>[۱]</sup>. او جزو بارزترین عالمان معاصر شیخ مجد عبدالوهاب بود که از دعوت شیخ تأثیر پذیرفته بودند. شیخ مجد عبدالوهاب نامه ای برای احمد بن ابراهیم- یکی از عالمان منطقه مرات- نوشت و در این نامه از علامه ابن فیروز تمجید نمود. در این نامه آمده: «ولی می دانی که ابن فیروز در میان آنان نزدیکترین فرد به اسلام بود. او حنبلی بود و به شکل خاص سخنان شیخ ابن تیمیه و ابن قیم را مذهب خود قرار داده بود».

روشن است که شیخ امام ابن فیروز، جزو کسانی است که به نوشته های ابن تیمیه و ابن قیم اقتدا می کرده، این متون را خوب فهمیده و ارایه می کرد. او سلفی و حنبلی بود. همین بس که شیخ مجد عبدالوهاب او را مدح کرده و گفته که روش ابن تیمیه و ابن قیم را پیش گرفته است. ابن فیروز، هم مذهب شیخ مجد عبدالوهاب بود و او را به حنبلی بودن توصیف کرده. ولی امام شیخ ابن فیروز حنبلی بعد از تأمل در کتاب های شیخ عبدالوهاب درباره توحید، مخالفت های آشکاری در باورهای شیخ با توحید ترسیم شده در قرآن کریم و سنت صحیح یافت. با شناخت خلل های موجود در توحید شیخ، با بینش پزشکی حکیم که درمان درد را عرضه می کند، برای شیخ مجد عبدالوهاب نامه نوشته، او را نصیحت کرد. چه بسا در صورت نیاز، درمان دردی، جراحی یک عضو

باشد. علامه ابن فیروز جزو نخستین کسانی بود که میان توحید قرآن کریم و توحید شیخ مجد عبدالوهاب تفاوت قائل شد. همچنین نخستین کسی بود که به خطرهای و بیماری‌های موجود در نوشته‌های شیخ عبدالوهاب درباره توحید، آگاه گردید. ولی شیخ مجد عبدالوهاب، نصیحت امام ابن فیروز را رد کرد، چون در خود پرستی غرق شده بود یا به این جهت که نمی‌دانست گرفتار «کفر بزرگی است که او را از امت اسلام خارج کرده است»<sup>[۴]</sup>.

تکفیر و کشته شدن، سرنوشت تمام عالمان مسلمانی بود که در دوران شیخ زندگی کرده، او را نصیحت می‌کردند. با این که این افراد اهالی سرزمین شیخ و هم مذهب با او بودند. برای بسیاری از وهابیان متأخر و معاصر غیر منتظره است وقتی می‌فهمند عالمان بزرگ سلفی و حنبلی در دوران شیخ، او را نصیحت کرده، با او مخالف بوده‌اند. وهابی معاصر و نویسنده معروف «عبدالله عثیمین» با مشاهده اینکه عالمان نجد، دیدگاه‌های شیخ مجد عبدالوهاب را رد کرده‌اند نوشته:

«از نامه‌های شیخ مجد عبدالوهاب می‌فهمیم که از طرف عالمان نجد با دعوت او مخالفت‌های شدیدی انجام شده است. کسی که در این زمینه تحقیق کند، در می‌یابد بیش از بیست عالم یا طلبه علوم دینی، در دوره‌های مختلف با شیخ مخالفت کرده‌اند. «عبدالله مویس»<sup>[۵]</sup> و «سلیمان بن سیحم»<sup>[۶]</sup> از شهر ریاض، پیشرو مخالفان بوده‌اند»<sup>[۷]</sup>.

به موضوع خود بر می‌گردیم و برخی دیگر از رها کنندگان وهابیت را مطرح می‌کنیم:

### شیخ سلمان عوده :

عالم بزرگ شیخی که در گذشته وهابی بوده؛ شیخ «سلمان عوده» یکی از عالمان بزرگ که بیشتر وهابی بوده است. شیخ «بن باز» او را مدح کرده، نسل معاصر کشور عربستان با دیدگاه‌های او رشد کرده است. بعد از درک تفاوت میان توحید قرآن کریم و توحید شیخ مجد عبدالوهاب، بعد از فهمیدن چگونگی نفوذ دشمنان از راه فتنه توحید اختراع شده توسط شیخ عبدالوهاب، کتاب‌هایی در مسایل عقیدتی نوشت و در این کتاب‌ها، مشکلات دعوت شیخ عبدالوهاب را بیان کرد. در این کتاب‌ها بیماری‌هایی را که جامعه عربستان به دلیل وجود کتاب‌های مربوط به توحید مجد عبدالوهاب به آن دچار شده، تشریح کرده است. خطبه‌ها و سخنرانی‌های شیخ سلمان عوده با استقبال جوانان زیادی در عربستان مواجه شد. همین سخنرانی‌ها باعث شده بسیاری توحید شیخ عبدالوهاب را رها کنند. او با شجاعت در کتاب ارزشمند خود «اخلاق الداعية» «اخلاق عالم دینی» بیان کرده؛ شرکی که عبدالوهاب مطرح کرده است، «شرک قبرستان‌ها» است و ارتباطی با «شرک کاخ‌ها» ندارد. همچنین شیخ سلمان عوده دعوت شیخ عبدالوهاب به توحید را سنتی و دور از واقعیت‌های موجود برشمرد است<sup>[۸]</sup>.

این موضع‌گیری، در دفاع از توحید مورد نظر خداوند تعالی را در کتاب خود در برابر کسانی انجام داده که با خلط میان توحید قرآن کریم و توحید شیخ مجد عبدالوهاب، به خداوند افترا بسته‌اند.

با تأسف باید گفت اشکالات بزرگی که شیخ سلمان عوده مطرح کرد، با حمله بی‌رحمانه‌ای از طرف عده‌ای وهابی روبرو شد. این منتقدان همچنان به پایبندی به توحید شیخ مجد عبدالوهاب اصرار می‌ورزند. به همین جهت با مجموعه کتاب‌هایی روبرو هستیم که در تهاجم به شیخ سلمان عوده نوشته شده است:

«تناقضات رموز الصحوة»، نوشته وهابی سنتی عبدالعزیز بن ریس ریس.

«کشف الشبهات العنصرية عن الدعوة الإصلاحية السلفية»، نوشته شیخ وهابی سنتی عبدالعزیز بن ریس ریس.

«و انكشف القناع حقيقة بعض الدعاة الذين كانوا يتوارون وراء أقتعة» نوشته شیخ وهابی عبدالعزیز بن ریس ریس.

(أهل الحديث هم الطائفة المنصورة والفرقة الناجية) نوشته شیخ وهابی سنتی ربیع هادی مدخلی .

( دع التمسح بأئمة السنة ياسلمان العوده ) .

(إتحاف البشر في كلام العلماء في سلمان العوده وسفر الحوالى .

## نقش شهيد سيد قطب در نجات من از توحيد عبدالوهاب :

در حقيقت برای من هم داستانی مشابه با قصه شيخ سلمان عوده اتفاق افتاده است. گفتگویی طولانی میان من و برادران و هابيم درباره مشکلات موجود در توحيد شيخ انجام شده است. تمامی مشکلات از يك علّت سرچشمه گرفته: بی توجهی شيخ نسبت به قرآن کریم و ناتوانی شيخ از تدبّر و احاطه به تمامی آیات توحيد و همچنین نشناختن معنای این آیات.

بدون شک برخی عالمان اهل سنت که لغزش های توحيد شيخ را شناخته بودند، نقشی اساسی در نجات من از توحيد شيخ داشتند. شهيد سيد قطب، بیشترین تاثیر را در من داشت- رضوان الاهی بر او باد- او انحراف را در باورهای شيخ، به من معرفی کرد. او برای تصحيح عقیده توحيد در باورهای شيخ مجد عبدالوهاب و پرده برداشتن از باورهای ساختگی و گمراهی ها شيخ، حریص بود. به همین جهت شیوخ بزرگ وهابی در عربستان، با کتاب های سيد قطب به جهت انحرافش از توحيد شيخ عبدالوهاب، دشمنی می کنند.

در حقيقت وقتی کتاب «فی ظلال القرآن»؛ «در سایه سار قرآن» سيد قطب را مطالعه کردم- بعد از اینکه کتاب شيخ سليمان بن عبدالوهاب برادر شيخ مجد عبدالوهاب را مطالعه کرده بودم- بسیار شیفته او شدم. باورم نسبت به توحيد شيخ، به شدت لرزان شد. اطمینانم به روش شيخ در بررسی توحيد از بین رفت. روش شهيد سيد قطب در ارایه توحيد به آرامی به قلبم نفوذ کرد و کار خود را کرد... به یاد می آورم وقتی در عربستان بودم، یکی از دوستان، من را در حال مطالعه کتاب «فی ظلال القرآن» دید. با ملايمت به من گفت: مگر شيخ بن باز و تمامی شیوخ عربستان به گمراه بودن سيد قطب فتوا نداده اند؟

گفتم: کتاب های سيد قطب را مطالعه کرده ای؟

پاسخ داد: من کتاب های گمراه کننده را نمی خوانم.

گفتگوی ما ادامه پیدا کرد و طول کشید، ولی فایده ای نداشت. فرمان سوزاندن کتاب های سيد قطب صادر شده بود، تنها به این دلیل که با توحيدی که شيخ مجد عبدالوهاب ترسیم کرده بود، مخالف بود.

در تایید گفته های خود، شواهدی از نویسندگان وهابی در دست داریم که تاثیر کتاب های سید قطب را در برگرداندن مردم کتاب های شیخ عبدالوهاب، روشن می کند.

شیخ وهابی سنتی «عثمان عبدالسلام نوح» در کتاب خود به نام «الطریق إلى الجماعة الأم» از نقش سید قطب در برگرداندن و دور کردن مردم از توحید شیخ عبدالوهاب سخن گفته است. او عبارتی از سید قطب را نقل کرده و معتقد است این عبارت باعث شده، بسیاری از وهابیان توحید شیخ عبدالوهاب را مسخره کنند. می نویسد: سید قطب در کتاب خود «فی ظلال القرآن» گفته است:

«حضرت ابراهیم- علیه السلام- از خدا خواست او و فرزندان او را از پرستش بت ها دور کند. این پرستش، تنها به شکل ساده ای که عرب جاهلی انجام می داد، یا شکل های گوناگون بت پرستی، مانند: پرستش سنگ، درخت، حیوان، پرنده، ستاره، آتش، روح و شبه و ... انجام نمی شود. این نمودهای ساده، تمامی انواع شرک به خدا و پرستش غیر خدا را شامل نمی شود. توقف در این مرز و این شکل ساده برای شناخت مفهوم شرک، مانع دیدن انواع بی پایان دیگر شرک است، مانع ایجاد بینش صحیح نسبت به چهره های حقیقی شرک و جاهلیت جدیدی است که بشر به آن گرفتار شده است.

برای درک طبیعت شرک و ارتباط بت ها با حقیقت شرک، باید ژرفتر اندیشید. همچنین باید برای شناخت معنای بت، بیشتر فکر کرد و دانست که چهره های جدید بت و بت پرستی به شکل جاهلیت های نوپدید، نمودار می شود.

شرک به خداوند تعالی- که با شهادت لا اله الا الله در تعارض است- در هر وضعیتی، حالت و شأنی از زندگی که دینداری، خالصانه برای خدا نباشد، پدیدار می شود. کافی است انسان فقط در بخشی از زندگی، خدا را بندگی کند و در بخشی دیگر بنده غیر خدا باشد، تا مفهوم و حقیقت شرک محقق شود. انجام شعایر دینی تنها چهره ای از چهره های فراوان دینداری است. مثال های زنده در زندگی انسان، نمونه هایی واقعی از شرک را در اعماق طبیعت انسان نمایان می سازد. برخی انسان ها، به الوهیت خداوند معتقد هستند، تنها به خدا رو می کنند، در وضو، طهارت، نماز، روزه، حج و دیگر شعائر دینی خدابپرست هستند، در عین حال در زندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی پیرو قوانین غیر الهی هستند. ارزش ها و معیارهای اجتماعی آنان تابع ذهنیت ها و اصطلاحات غیر الهی است. در اخلاق، سنت ها، عادت ها و پوشششان، پیرو پروردگارهایی بشری هستند که اخلاق، سنت ها، عادت ها و پوشش های مخالف با شریعت و فرمان الهی را بر آن ها تحمیل می کنند. چنین انسانی شرک را در ویژه ترین مفهومی مرتکب شده است و با شهادت لا اله الا الله و مجد رسول الله در ویژه ترین معنایش مخالفت کرده است. این حقیقتی است که امروزه، مردم از آن غافلند انجام آن را جایز دانسته، به آسانی مرتکب می شوند. مردم گمان نمی کنند این عملکرد، همان شرکی باشد که مشرکان در هر زمان و مکانی انجام می دهند.

بت ها ضرورتاً فقط به شکل ابتدایی و ساده نمودار نمی شود... بت ها چیزی جز نمادهای طاغوت نیست. طاغوت برای به بندگی کشاندن مردم، به نام مردم و با ضمانت دینداریشان، در پس بت ها پنهان می شود.

بت سخن نمی گوید، نمی شنود و نمی بیند. این کشیش و کاهن و حاکم است که در پشت بت ایستاده است و ذکر، تعویذ و دعانویشته را دورتادور بت زمزمه می کند. سپس خواسته های خود را به نام بت ها بیان کرده تا توده های مردم را به بند کشیده، خوار کند.

هر گاه در گوشه ای از زمین و زمان، شعاری بلند شود و حاکمان و کاهنان سخنگوی رسمی این شعارها شوند، به نام این شعارها، شرایع، قوانین، ارزش ها، معیارها، رفتارها و کردارهایی انجام می دهند که خداوند اجازه نداده است. اینان همان بت های اصیل و حقیقی هستند.

وقتی «قومیت» شعار شود، وقتی «وطن» شعار شود، وقتی «هملت» شعار شود، وقتی «طبقه» شعار شود؛ آنگاه از مردم خواسته شود، به جای خدا این شعارها را بپرسند، جان، مال، اخلاق و ناموس را در پای این شعارها قربانی خواهد شد. وقتی شریعت، قوانین، دستورات و آموزش های الهی با محتوا و مقتضیات این شعارها تعارض پیدا کند، شریعت، قوانین، دستورات و آموزه های دین، کنار خواهد رفت و این شعارها یا به تعبیر صحیح و دقیق، اراده طاغوت های پنهان در پشت این شعارها، اجرا خواهد شد.

این، حقیقت عبادت بت ها، به جای عبادت خداست. بت، لزوماً در قالب سنگ و چوب نمودار نمی شود، چه بسا یک مذهب یا شعار تبدیل به بت شود.

اسلام تنها برای از بین بردن بت های سنگی نیامده است. این همه رنج های پیوسته توسط پیامبرانی که پی در پی مبعوث شدند، این همه فداکاری ارزشمند و این همه شکنجه و درد، تنها برای از بین بردن سنگ ها و چوب ها نبوده است! اسلام آمده تا دو راه متفاوت را میان دینداری برای خدا در تمامی شوون زندگی و دینداری برای غیر خدا در تمامی شکل ها و چهره هایش، ترسیم کند.

در تمامی چهره ها... باید در تمامی وضعیّت ها، شکل ها و زمان ها، سرشت نظام ها و روش های حاکم را شناخت و روشن کرد آیا این نظام ها توحیدی است یا شرک آلود؟ دینداری خالص برای خداست یا دینداری برای طاغوت های گوناگون، دینداری برای ارباب و بت ها؟

... شرک به خداوند، تنها به معنای اعتقاد به اولوهیّت غیر خدا همراه با خدا نیست. نمود اساسی شرک به خدا، طرح شعارهایی برای بت های دارای نفوذ و جایگاه است»<sup>[۹]</sup>.

این عبارات را از کتاب وهابی مذکور، گزینش کرده ام... ولی به دلیل اینکه برخی عبارات را تکه تکه و حذف کرده بود، به اصل کتاب «فی ظلال القرآن» مراجعه کرده، عبارت را از خود کتاب نقل کردم... طرح این عبارت ها برای برادران وهابی ام ضروری است، زیرا این عبارت ها نقشی اساسی در درمان اندیشه وهابی از توحید شیخ عبدالوهاب دارد. به همین جهت مشاهده می کنیم، شخصیت سنتی وهابی شیخ «عثمان عبدالسلام نوح» در کتاب خود به نام «الطریق الی الجماعة الام»، تأثیرگذاری تفسیر سید قطب در کتاب «فی ظلال القرآن» را بر بسیاری از رهبران اهل سنت و وهابیت در جهان برشمرده است. او از عالم اهل سنت، «حسن ترابی» نقل می کند که درباره پیروان توحید شیخ عبدالوهاب گفته: «توجه این افراد، شرک قبرهاست، ولی به شرک سیاسی بی توجه هستند، بنابراین باید این افراد را رها کرد قبرهایشان طواف کنند تا ما به قلّه پارلمان برسیم»<sup>[۱۰]</sup>.

همچنین از عالم سنتی شیخ «عبدالله عزام» درباره شرک از دیدگاهی که شیخ مجد عبدالوهاب ترسیم نموده، نقل کرده، در پیامی که برای هیأت عالمان بزرگ عربستان در زمان دیدار با این هیأت در ایام حج، فرستاده بیان کرده است: «موضوع مبارزه با شرک به گونه ای که عالمان گذشته مانند مجد عبدالوهاب در موضوع بت پرستی و مسح کردن قبرها به آن دعوت کرده بود تمام شده است و نوع دیگر شرک جایگزین آن شده: شرک حکمرانی بر مبنای شریعت بشری و ترک شریعت الله»<sup>[۱۱]</sup>.

## غفلت عبدالوهاب از علم اصول فقه علت شکست وی در درك توحيد بوده

است :

اگر در نگاشته های برخی وهابیان تأمل کنیم، در خواهیم یافت این نوشته ها، انقلابی خطرناک علیه توحيد شيخ به شمار می آید... به یاد می آورم وقتی در دانشگاه امام مجد بن سعود، در شهر ریاض تحصیل می کردم، مجموعه ای بزرگی از شیوخ وهابیت وجود داشتند و درک می کردند که شيخ مجد عبدالوهاب در ترسیم توحيد، آن گونه که خداوند و رسولش خواسته، موثق بوده است. آن ها معتقد بودند شکست شيخ علّت مهمّی دارد: شيخ در بررسی موضوع توحيد در قرآن کریم و سنّت پیامبر(ص) از روش علمی یعنی دانش اصول فقه، استفاده نکرده است. شيخ مجد عبدالوهاب برای شناسایی عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و ظاهر و تأویل شده، محکم و متشابه در میان متون توحيد قرآن و سنّت، از اصول فقه استفاده نکرده است.

آنها معتقد هستند، ریشه این مساله، عدم تحصیل عمیق دانش اصول فقه توسط شيخ مجد عبدالوهاب بوده است. اگر علم اصول فقه را به شکل کامل فراگرفته بود، گرفتار چنین اشتباهات زشتی نمی شد و چهره توحيد الاهی را زشت، نمایش نمی داد.

عالم سلفی امام شيخ سعید حوی در کتاب ارزشمندش به نام «جولات فی التفهین الکبیر و الاکبر» می گوید:

«اگر در دانش اصول فقه تحصیل کرده بود، از بسیاری از اشتباهات رایج یا توهمات کشنده پرهیز کرده بود و می فهمید چگونه باید متون را در جای مناسب خود قرار داد، بدون فراگیری این هنر، انسان در معرض اشتباه است. حتی محدثان [اهل حدیث] هم در بسیاری از پژوهش هایشان به نتایجی که اصولیان [عالمان اصول فقه] رسیده اند، استناد می کنند. به همین جهت دانش های اسلامی به یکدیگر خدمت رسانی می کند»<sup>[۱۲۶]</sup>.

ناچاریم سخن سید قطب و سعید حوی را درباره توحيد مجد عبدالوهاب نقل کنیم تا اندیشه وهابی را به این حقیقت مطمئن کنیم: شخصیت های دیگری هم به جز مجد عبدالوهاب درباره توحيد مطالبی نوشته اند... تعجیبی نیست اگر بسیاری از وهابیان سنّت- غیر اصلاح طلب- را بینیم که اعلام می کنند، سید قطب و سعید حوی از توحيد شيخ منحرف شده اند. این دو نفر می خواستند توحيد را آن گونه که در قرآن آمده قرأت کنیم. به همین دلیل هم حمله شدیدی از طرف وهابیت سنّتی به سید قطب و سعید حوی به شکل مشترک انجام شده است.

هر کس، کتاب های وهابیان مقلد شیخ عبدالوهاب در توحید را مطالعه کند، عقده وهابیت، از سید قطب و سعید حوی را درک می کند.

**هنگامی که وهابی بودم، کتاب شیخ سنّتی وهابی «مقبل بن هادی و ادعی» به نام «فضائح و نضائح» را مطالعه**

**می کردم. کلماتی در کتاب بود که باعث می شد اعتقاد پیدا کنم سید قطب مشرک از دنیا رفته است. او درباره سید قطب می گفت: «جزو پیشوایان اهل بدعت است»<sup>[۱۳]</sup>. می گفت: «یکی از امامان اهل بدعت و گمراهی است»<sup>[۱۴]</sup>.**

وهابی سنّتی شیخ «ربیع مدخلی» درباره سید قطب نوشته است: «او گمراهی بزرگ است»<sup>[۱۵]</sup>.

وهابی سنّتی شیخ «عبدالله جابری» - بعد از این که بیان می کند توحید سید قطب علت خروج بسیاری از وهابیان معاصر از توحید شیخ مجد عبدالوهاب بوده- در سخنرانی خود در نواری به نام «الضوابط» - می گوید: جهت نخست: درباره تفسیر سید

قطب کتاب «فی ظلال القرآن»: «این کتاب در سایه سار قرآن نیست بلکه در حقیقت، در سایه شیطان است»!!

به موضوع اصلی بحث مان یعنی شناخت وهابیان که روش پژوهش شیخ مجد عبدالوهاب را درباره توحید در قرآن و سنّت، ترک کرده اند. این افراد گاهی توحید شیخ مجد عبدالوهاب را «توحید سنّتی»، گاهی «توحید بادیه نشینان» و در بعضی موارد «توحید ساده نگران» توصیف کرده اند.

## شیخ سعید بن مسفر :

عالم بزرگ شیخ وهابی سابق، «سعید بن مسفر» یکی از بزرگترین وهابیان که جزو یاری کنندگان توحید شیخ عبدالوهاب بود. او درباره علل رها کردن توحید شیخ مطالبی نگاشته است و هم اکنون جزو کسانی است که از «التوحید فی القرآن الکریم»؛ «توحید در قرآن کریم» مطلب می نویسند، تا مشکلات به وجود آمده، ناشی از فهم عبدالوهاب از متون توحیدی قرآن را برطرف نمایند. او در کتاب های خود از کسانی که میان روش دین و روش شیخ در طرح توحید، خلط می کنند، انتقاد می کند. این دو روش هیچ ارتباطی با هم نداشته، دلیلی برای اشتباه گرفتن این دو با هم وجود ندارد.

مشکل بزرگتر درباره وهابیان مقلد شیخ مجد عبدالوهاب مانند شیخ بن باز و شیخ عثیمین است که در موضوع «التوحید فی الاسلام»؛ «توحید در اسلام» قلم زنی می کنند. مقصود این ها توحید شیخ مجد عبدالوهاب است. تلاش آنان این است که توحید در اسلام را در کتاب «التوحید» یا «کشف الشبهات» یا دیگر کتاب های شیخ مجد عبدالوهاب خلاصه کنند، در حالی که توحید در اسلام مساله دیگری است که با بسیاری از مسائلی که شیخ عبدالوهاب طرح کرده و به توحید چسبانده است، ارتباطی ندارد. شناخت توحید در اسلام باید به شکل مستقیم از خود قرآن سرچشمه بگیرد.

در کتاب هایی که بازگشت کنندگان از وهابیت نگاشته اند، انقلابی تمام عیار علیه توحید شیخ مجد عبدالوهاب در تمامی شکل ها و انواعش و سرپیچی همه جانبه ای از تمامی نگاشته های شیخ عبدالوهاب خواهیم یافت.

شیخ سعید مسفر وهابی سابق، در کتاب ارزشمند خود به نام «الدعوة إلى الله تجارب و ذکریات» «تبلیغات دینی، تجربه ها و خاطرات» سفر خود از توحید عبدالوهاب به توحید قرآنی را تشریح کرده است. او درباره گروهی از وهابیان در مصر که نام خود را «الجماعة السلفية» گذاشته اند، می نویسد:

«انتقاداتی که می توان درباره این گروه پذیرفت عبارت است از: ... نباید در مرز سخن گفتن از صفات خیریه و شرک درباره مردگان و ضریح ها باقی ماند بلکه ضروری است به شرک موجود در میان زندگان و شرک طاغوت هایی که شریعت الاهی را کنار گذاشته اند، بر دور کردن شریعت از زندگی و حاکمیت قوانین بشری اصرار می ورزند، بپردازیم»<sup>[۱۶]</sup>.

همچنین انتقادی دیگری که از وهابیت مطرح کرده: «انحصار مبارزه با بدعت های کهن که از مباحث نظری اعتقادی تجاوز نمی کند، در حالی که به همین مقدار به بدعت های معاصر مانند غرب زدگی و سکولاریسم توجه نمی شود»<sup>[۱۷]</sup>.

## علت ترك سلفیان و سنیان توحید عبدالوهاب :

عالمان بزرگی از وهابیت را در طول تاریخ و همچنین در دوران معاصر مشاهده کرده ایم، که به توحید شیخ مجد عبدالوهاب اعتقاد داشته اند ولی امروز پرچم دشمنی با توحید شیخ را برداشته اند. وقتی درباره علل رها کردن وهابیت تحقیق کنیم، به علّت های فراوانی روبرو می شویم: در اینجا به سه علّت اشاره می کنیم:

### مشکل تقلید مطلق از عبد الوهاب :

علّت نخست:

داستانی را نقل می کنم که برای خودم اتفاق افتاده است در این داستان واقعیت علّت نخست تبیین می شود. وقتی در عربستان مشغول تحصیل و تدریس بودیم، به همراه مجموعه ای از مقلدان شیخ مجد عبدالوهاب، بعد از نماز در یکی از مساجد ریاض درباره قبرپرستان و سخنان شیخ درباره آن ها گفتگو می کردیم... بعد از این که از مسجد بیرون آمدیم، مساله ای به ذهن ما خطور کرد: مدتی است که در شهر ریاض درباره قبرها و قبرپرستان، سخن می گوئیم در حالی که در شهر ریاض هیچ قبرپرستی وجود ندارد. کسی نیست که به قبرها شرک بورد یعنی کسانی که شیخ توصیفشان کرده، اینجا حضور ندارند. فهمیدیم ما سخنان شیخ را تکرار می کنیم در حالی که ضرورتی برای مطرح کردنش وجود ندارد، به ویژه این که ما در پایتخت شیخ مجد عبدالوهاب زندگی می کنیم. این حادثه برای ما اتفاق افتاد، شبیه این اتفاق، برای افراد دیگری هم پدید آمده بود که برای من ذکر کرده اند.

عالم بزرگ وهابی شیخ «عبدالرحمان عبدالخالق» در این باره می نویسد:

«وقتی به عربستان بروی، دیگر قبری مشاهده نمی کنی... با این حال، گروهی از عالمان هستند که از مسایل عقیدتی فقط، سخنان شیخ مجد عبدالوهاب را خوب یاد گرفته اند، با این که آگاهند، در منطقه و آبادی هایی که سخن می گویند، هیچ کس چنین اعتقادی ندارد... بنابراین سلفی گری سنتی هیچ ارزشی ندارد».

به همین جهت رهبران بزرگ اندیشه وهابیت، به کنار گذاشتن راه طی شده شیخ مجد عبدالوهاب در تعامل با آیات توحیدی قرآن کریم، تصریح کرده اند. آنها پیروی از شیوه شیخ را «سلفی گری سنتی» نامیده اند، چنانکه عالم وهابی معاصر شیخ عبدالرحمان عبدالخالق و دیگران این تعبیر را به کار برده اند.



## مشکل عدم تمییز میان توحید سلف صالح و میان توحید عبدالوهاب :

علاّت دوم:

پیروان توحید شیخ مجد عبدالوهاب، گمان می کردند، شیخ روش سلف صالح را در شناخت توحید دنبال می کند. وقتی تفاوت روش شیخ را با روش سلف صالح در میدان توحید، شناختند، به سرعت وهابیت را رها کرده، به سمت سلفی گری رفتند. مشکل بزرگی که برای نجات اندیشه وهابی باید مطرح کنیم این نکته است: باید اندیشه وهابیت را از خلط و اشتباه میان سلفی گری و وهابیت نجات داد. عالم سنی بزرگ شیخ «مجد سعید رمضان بوطی» در کتاب ارزشمندش به نام «السلفية مرحلة زمنية مباركة لامذهب إسلامي» «سلفی گری مرحله زمانی بابرکت، نه مذهبی اسلامی» می گوید:

«[وهابیان] از واژه وهابیت ناراحت می شوند در حالی که پیام واژه وهابیت این است: سرچشمه این مذهب - با تمام مزایا و ویژگیهای آن- شیخ مجد عبدالوهاب است. این ناراحتی، وهابیان را به این سمت کشانده که واژه وهابیت را با «سلفی گری» عوض کنند. آن ها این لقب جدید را، عنوان مذهب قدیمی و شناخته شده خود قرار دادند تا این پیام را به مردم برسانند: اندیشه های مذهب «وهابیت» در شخص مجد عبدالوهاب، متوقف نمی شود، بلکه به سلف صالح می رسد؛ آنان با پذیرش این باور، امینان عقیده و اندیشه های سلف هستند و روش آن ها در فهم و اجرای اسلام همان روش سلف صالح است. آنها معتقد هستند فقط وهابیان بر حق هستند نه دیگر مسلمانان. فقط آنها امین بر عقیده سلف و بیانگر روش سلف صالح در فهم و اجرای اسلام می باشند»<sup>[۱۸]</sup>.

## مشکل عدم تمییز میان معنی عبادت در استعمال عرب و میان معنی عبادت در استعمال قرآن :

علاّت سوم:

علاّت سوم را یکی از عالمان بزرگ اهل سنت در دوران معاصر، از عالمان دانشگاه الازهر شیخ «سلامه فضاعی عزامی شافعی مصری» (۱۳۵۸ هجری قمری) در کتاب ارزشمند خود به نام «فرقان القرآن بین صفات الخالق و صفات الاکوان»<sup>[۱۹]</sup> شرح و تفسیر نموده است. او مشکل خلط و اشتباه شیخ مجد عبدالوهاب میان مفهوم واژه عبادت در زبان عربی و مفهوم واژه عبادت در قرآن و سنت نبوی را شرح داده است:

«در تفسیر کلمه عبادت اشتباه شده است، سقوط و لغزش بزرگی که باعث شده خون های بی شماری حلال شمرده شده، به ناموس های بسیاری تجاوز گردد و میان خویشاوندان که خداوند دستور به پیوند داده، جدایی افتد. از لغزشگاه ها و فتنه ها به خدا پناه می بریم، به ویژه فتنه شبّهات. آگاه باش آنها، عبادت را به نهایت خضوع تفسیر کرده اند. با این تفسیر، معنای لغوی عبادت را قصد کرده اند. ولی معنای شرعی عبادت از معنای لغوی خاص تر است. چنان که از پژوهش های محقق «صبار» در جستجو و استقرار استعمال این ماده در متون شرعی استفاده می شود، عبادت یعنی: نهایت خضوع قلبی، به همراه اعتقاد به ربوبیت کسی که در برابرش خضوع شده. اگر چنین اعتقادی وجود نداشته نباشد، خضوع ظاهری انجام شده، از نظر شرعی عبادت نیست، چه این خضوع فراوان باشد یا اندک. به هر شکلی که انجام شود، حتی اگر سجده باشد.

مشابه اعتقاد به ربوبیت، اعتقاد به داشتن برخی ویژگی های ربوبیتی است مانند: سود و زیان رساندن مستقل از خداوند یا عملی شدن قطعی اراده شخص، حتی به شکل شفاعت کردن معبود نزد پروردگاری که بزرگتر از آن معبود است. کافر شدن مشرکان به علاّت سجود برای بت هایشان و درخواست کردن از بت ها بوده است. حکم انواع دیگر خضوع که این قید -اعتقاد به ربوبیت کسی در برابرش خضوع انجام شده یا اعتقاد به برخی ویژگی های ربوبیتی در او- در آن محقق شده باشد، همچنین است. در آینده تفصیل این بحث مطرح خواهد شد.

صحیح نیست که سجود برای غیر خدا را از مصادیق خضوعی که با این اعتقاد همراه نیست، جدا کنیم، و سجود را عبادت شرعی به شمار آوریم، تا چه رسد به نمونه های کم اهمیت تر از سجود (مانند سجود فرشتگان برای حضرت آدم(علیه السلام)). اگر چنین استثنایی انجام دهیم، سجود فرشتگان کفر خواهد بود. این مساله با اختلاف شریعت ها، متفاوت نمی شود و خداوند هرگز به کفر فرمان نمی دهد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» به خواست خدا، این مساله روشن است.

شما که سخن خداوند تعالی را به فرشتگان می شنوی: «و اسجدوا لآدم فسجدوا إنا إبليس أبی و استکبر»؛ «برای انسان سجده کنید. فرشتگان سجده کردند به جز ابلیس که سرپیچی کرد و تکبر ورزید»<sup>[۲۰]</sup>. شیطان گفت: «أنا خیر منه»؛ «من از او بهتر هستم»<sup>[۲۱]</sup> در جای دیگر گفته: «أسجد لمن خلقت طیناً»؛ «آیا به کسی که از گل آفریدی، سجده کنم»<sup>[۲۲]</sup>؟

اگر فهم این آیات برای دشوار است- هر چند به خواست خدا دشوار نخواهد بود- به خودت نگاه کن. ادب و احترامی که برای پدرت قائل هستی، به تو اجازه نمی دهد در برابر پدر بنشیننی یا دراز بکشی. در مقابل او می ایستی یا چند لحظه می نشینی. این رفتار تو، عبادت پدر نیست.

چرا؟ چون این رفتار، با اعتقاد به ربوبیت پدر، همراه نیست. در نماز به اندازه خواندن حمد می ایستی و به اندازه خواندن تشهد می نشینی، یک یا دو دقیقه بیشتر طول نمی کشد، ولی این نشست و برخاست همگی عبادتی است از طرف شما برای کسی که برایش نماز خوانده ای. راز مطلب این است: خضوعی که در ایستادن و نشستن شما نمودار شده، همراه با اعتقاد به ربوبیت کسی است که در برابرش خضوع کرده ای.

از رئیس درخواستی می کنی یا از فرمانده ات می خواهی تو را در مقابل با تجاوزگر، یاری کند یا از بحرانی که گرفتارش شده ای نجات دهد، در حالی که معتقد هستی به شکل مستقل و بدون خواست خدا، هیچ سودی به تو نمی رساند و خسارتی را از تو دفع نمی کند. این خداوند است که او را به شکل معمول سبب قرار داده. خداوند از روی فضل خود، خواستش را به وسیله این اشخاص انجام می دهد. این حقیقت فضل خداوند است. اگر با ویژگی هایی که مطرح کردیم، چنین عملکردی از طرف شما انجام شود، عبادت به شمار نمی آید. ولی اگر او را بخوانی در حالی که معتقد باشی، مستقلاً از خداوند، سود و زیان می رساند یا قطعاً همراه با خدا اراده اش اجرا می شود، با چنین دعوایی، او را عبادت کرده ای و با چنین عبادتی او را با خداوند شریک کرده ای چون به وجود یکی از ویژگی های ربوبیت در او اعتقاد پیدا کرده ای. استقلال در جلب منفعت یا دفع ضرر و همچنین اجرای خواسته به شکل مستقل از خداوند، بدون شک، یکی از ویژگی های ربوبیت است. مشرکان به دلیل سجده برای بت هایشان و کیفیت اعتقادی که نسبت به بت ها در سود و زیان رسانی و عملی کردن قطعی خواسته شان به شکل مستقل از خداوند، کافر شدند. هر چند این اعتقاد به شکل شفاعت بت ها در نزد خداوند باشد. از دیدگاه مشرکان، خداوند پروردگار بزرگتر و معبودهایشان پروردگاری در سطح پایین تر هستند. به اعتقاد آنان، اراده بت ها به مقتضای مقدار ربوبیتی که دارند، ضرورتاً عملی می شود.

آیات فراوانی در قرآن کریم بیانگر دیدگاهی است که مطرح کردیم: «أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصَرِكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ فِي الْغُرُورِ»<sup>[۲۳]</sup>؛ «آیا کسی که خود برای شما سپاهی است که یاریتان می کند، جز خدای رحمان کیست؟ کافران جز گرفتار فریب نیستند»./ «أَمْ لَكُمْ آلِهَةٌ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنْهَا يُصْحَبُونَ»<sup>[۲۴]</sup>؛ «آیا آنان خدایانی غیر از ما دارند که از ایشان حمایت کنند؟ [آن خدایان] نه می توانند خود را یاری کنند و نه از جانب ما یاری شوند».

پرسش مطرح شده در دو آیه انکاری است و با هدف توبیخ مشرکان به جهت اعتقادشان نازل شده است. خداوند سخن قوم هود، را به ایشان حکایت کرده است: «إِنْ تَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ»<sup>[۲۵]</sup>؛ «جز این نمی گوئیم که برخی از خدایان ما به تو

آسیبی رسانده اند». همچنین سخن دیگر او به قوم هود: «فکیدونی جمیعاً و لاتنظرون\* إني توكلت على الله ربي وربكم [۲۶۶]»؛ «پس همه شما در کار من نیرنگ کنید و مرا مهلت ندهید\* در حقیقت من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم».

مانند سخن دیگر خداوند که برای توبیخ آن‌ها در روز قیامت مطرح شده است به جهت اعتقادشان به استقلال خدایان در سود و زیان رسانی و ضرورت عملی شدن خواسته هایشان: «أین ما کنتم تعبدون\* من دون الله هل یصروکم أو یتصرون [۲۷۷]»؛ «به آنان گفته می‌شود: آنچه جز خدا می پرستید کجایند؟ آیا یاریتان می کنند یا خود را یاری می دهند؟»

همچنین است سخن مشرکان در حالی که در آتش جهنم با یکدیگر دشمنی و مجادله می کنند. آنها به کسانی که معتقد به ربوبیت و یا وجود ویژگی های ربوبیت در آنها بوده اند، می گویند: «تالله إن کنا لفي ضلالٍ مبین\* إذ نسویم ربَّ العالمین [۲۸۱]»؛ «به خدا قسم ما در گمراهی آشکاری بودیم\* چون شما را با پروردگار جهانیان برابر می دانستیم».

به مساوی قرار دادن خدا با دیگر خدایان دقت کن! مشرکان زمانی که دروغگویان، راستگو می شوند، در جایی که جنایتکار پشیمان شده ولی پشیمانی برای او سودی نخواهد داشت، به این اعتقاد اعتراف می کنند.

تساوی یاد شده، در صورتی که برخی صفات ربوبیت را برای غیر خدا اثبات کند، مطلوب ما بوده و شرک و کفر آنان هم به همین جهت است. چون یگانگی برای خداوند ضروری است. یعنی، غیر خدا، در هیچ یک از صفت ها، شبیه خداوند نیست.

اگر منظور از مساوی دانستن، تساوی در شایستگی عبادت باشد، این باور مستلزم اعتقاد به اشتراک خداوند و دیگر خدایان در علل شایستگی عبادت می باشد. این علل، صفات اولوهیت یا برخی از صفات الوهیت است.

اگر مساوی دانستن در اصل عبادت باشد، انسان عاقل چنین باوری نخواهد شد مگر اینکه کسی همانگونه که پروردگار شایسته عبادت است، معتقد به شایستگی خدایان به عبادت باشد. خداوند برتر است از آنچه به او شرک می ورزند.

چگونه می توان اعتقاد ربوبیت را از آنان نفی کرد، در حالی که آنها را رقیب خدا می دانند و همانند محبت الهی، آن‌ها را دوست دارند. خداوند تعالی درباره آنها گفته است: «و من الناس من یتخذ من دون الله أنداداً یحبونهم کحب الله [۲۹۱]»؛ ««أنداد جمع ندّ است که بنا به گفته عالمان تفسیر و لغت به معنای شبیه و مساوی است. به همین جهت این آیه به مشرکان ندا می دهد که به نوعی، خداوند را با بت ها مساوی دانسته اند. خداوند برتر از گفتار آنان است» [۳۰۰].»

با اینکه عبارت طولانی بود، به دلیل اهمیتش در درمان مشکل خلط میان معنای لغوی عبادت و معنای شرعی عبادت، این عبارتها را برای برادران وهابی، نقل کردیم. در حقیقت این مشکل ناشی از روش شیخ مجد عبدالوهاب در طرح مساله عبادت است. این روش به مفهوم عبادت جفا کرده، لبعث شده امت اسلام راه را گم کند و همچنان به سبب تعریف شیخ از عبادت، توقع پیدایش بلاهای بیشتری هست.

## مشکل بنیادین در خود شخص عبدالوهاب :

مشکل شیخ مجد عبدالوهاب این است که معتقد بود، تنها سخنگوی رسمی خدا و رسول خداست. تنها دیدگاه حقیقی در شناسایی مفهوم عبادت، دیدگاه اوست. دیدگاه او همان حقیقتی است که همه پیامبران به خاطرش برانگیخته شده اند.

تعریف او از عبادت مبتنی بر گزینش برخی آیات قرآن کریم یا برخی احادیث رسول خدا(ص) و سپس تفسیر این متون بدون توجه به آیات دیگر قرآن می باشد. او با هدف مسدود کردن باب نقد دیدگاهش، تمامی مخالفان خود در تعریف عبادت را، تکفیر و به شرک اکبر متهم کرده است.

به همین جهت اسناد و برادر بزرگش، امام بزرگ، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، درباره برادرش شیخ مجد عبدالوهاب اینگونه می نویسد: - شیخ سلیمان همانند پدری که فرزند مریضش را دوست دارد و از سخت شدن بیماری در فرزندش نگران است و با بینش پزشکی که به درمان برادرش پرداخته، می نویسد:-

«امروز مردم گرفتار کسی شده اند که خود را به کتاب و سنت نسبت می دهد، از علوم کتاب و سنت استنباط می کند، به مخالفان خود توجهی ندارد، مخالفان خود را کافر می داند، در حالی که هیچ یک از ویژگی های یک مجتهد را دارا نیست، به خدا قسم حتی یک دهم ویژگی های مجتهد را ندارد. با این حال سخن او در میان بسیاری از جاهلان گسترش یافته است. بنابراین باید گفت: إنا لله و إنا إليه راجعون»<sup>[۳۱]</sup>

## عبدالوهاب و مشکل تکفیر مسلمانان :

مردم می بینند، در گذشته و امروز، در هر کشوری که کتاب ها و نامه های شیخ منتشر شده است، به دنبال کتابها، تکفیر هم وارد شده است. به همین جهت عالمان اهل سنت معتقداند، کتاب ها و نامه های شیخ مجد عبدالوهاب، پشتوانه پیدایش گروه های تکفیر و هجرت در دوران معاصر بوده است. همچنین همین کتاب ها و نامه ها خواستگاه پیدایش چند دستگی در میان پیروان شیخ مجد عبدالوهاب بعد از وفاتش و همچنین در دوران معاصر می باشد.

فرقه وهابیت در زمان شیخ مجد عبدالوهاب، یکپارچه بود ولی امروز به ده ها گروه و فرقه تبدیل شده است.

برخی از گروه ها با اعتقاد به انحراف مجموعه ای از وهابیان از توحید ترسیم شده توسط شیخ عبدالوهاب، جنگ می کند، گروهی دیگر علیه بخش دیگری از وهابیت می جنگد چون معتقد است این گروه به مشرکان پیوسته است و ...

توحیدی که به سببش شیخ مجد عبدالوهاب، مذاهب اسلامی منتقد خود را تکفیر کرده بود به سببی برای تکفیر پیروان شیخ تبدیل شده است. نتیجه چیست؟ سرانجام چه خواهد شد؟ واژگون شدن بنیاد وهابیت و ملامتگری دشمنان.

\*\*\*

## روش مناسب برای نجات وهابیان از عبدالوهاب :

مساله باقی مانده بعد از پایان یافتن طرح بحث غلو درباره شیخ مجد عبدالوهاب-خدا او را رحمت کند- برای برادران وهابی، طرح چهار مساله مهم با هدف درمان و نجات وهابیان از غلو درباره شیخ مجد عبدالوهاب است:

### اختلاف میان سید قطب و میان عبدالوهاب در معرفت توحید :

حقیقت اول : تنها با شناخت نقطه اختلاف اساسی میان توحید سید قطب و توحید شیخ عبدالوهاب، می توان مشکلات توحید شیخ عبدالوهاب را درک کرد. در این صورت می توانیم توهم موجود در اندیشه برادران با اخلاص ولی دور از حقیقت وهابی را از بین برد.

سید قطب روش دیگری در فهم توحید داشت و با اندیشه شیخ عبدالوهاب مخالفت می کرد. همین روش مرا جذب کرد و باعث شد کاستی های توحید شیخ عبدالوهاب را درک کنم.

شیخ عبدالوهاب در کتاب ها و نامه هایش تاکید دارد که پیامبران برای توحید ربوبیت مبعوث نشدند، در حالی که سید قطب در تمامی کتاب هایش معتقد است یکی از مهمترین اهداف بعثت پیامبران توحید ربوبیت است.

به یاد می آورم وقتی در عربستان بودم بر سر این تفاوت اساسی و گسست بزرگ میان سید قطب و مجد عبدالوهاب در مساله توحید ربوبی، درگیری شدیدی بین ما درگرفت.

در حقیقت بعد از تحقیق بسیار کشف کردم که شیخ مجد عبدالوهاب اشتباه کرده است. او اصرار داشت، هیچ درگیری میان پیامبران و دشمنانشان در مساله توحید ربوبیت انجام نشده است... بی توجهی شیخ مجد عبدالوهاب به توحید ربوبیت باعث شد، توحید او مساله شرک موجود در حاکمیت سیاسی و کاخ ها یا شرک در قانون و قانون گذاری را فراموش کند.

پیش از کامل کردن سخن درباره این حقیقت، علاقمندم تعریف توحید ربوبی را بر اساس بیان شیخ عبدالوهاب مطرح کنم، با این ملاحظه که تعریف شیخ مجد عبدالوهاب از توحید ربوبی، در بسیاری جهات هماهنگ با تعریف شهید سید قطب است.

به نظر من بهترین تعریفی که شیخ مجد عبدالوهاب برای توحید ربوبی مطرح کرده این عبارت اوست- خدا او را رحمت

کند:-

«اگر از شما بپرسند: تفاوت توحید ربوبی و توحید الوهی چیست؟ بگو: توحید ربوبی، فعل پروردگار است مانند آفریدن، روزی دادن، زنده کردن و میراندن، فرستادن باران، رویاندن گیاه و تدبیر امور

ولی توحید الوهی: فعل شما بندگان خداست مانند دعا کردن، امیدداشتن، ترسیدن، توکل، توبه، رغبت، رهبت و نذر کردن،... و دیگر انواع عبادت<sup>[۳۲]</sup>».

همچنین وهابی معاصر و سنتی شیخ «عبدالرزاق عقیقی» نایب مفتی بزرگ کشور عربستان می گوید:

«توحید ربوبی به معنای اعتقاد به یگانگی خداوند تعالی در آفرینش و روزی دادن، زنده کردن و میراندن و دیگر انواع تصرف و تدبیر در ملکوت آسمان و زمین است. به معنای اعتقاد به یکتایی خداوند در حاکمیت و تشریح با فرستادن رسولان و کتاب های آسمانی است. خداوند تعالی می فرماید: «ألا له الخلق والأمر تبارک الله رب العالمین»<sup>[۳۳]</sup>... «<sup>[۳۴]</sup>

در حقیقت شیخ مجد عبدالوهاب با اصرار بر این مساله که درگیری میان پیامبران و مشرکان به توحید ربوبی مرتبط نبوده و تصریح به این که مشرکان به توحید ربوبی اعتقاد داشته اند، جنایت بزرگی در حق توحید مرتکب شده است. در یکی از نامه های خود در این باره می نویسد:

«از مجد عبدالوهاب به عبدالله بن سعیم...»

آنچه انسان را در چارچوب اسلام داخل می کند، توحید پرستش (الوهیت) است...<sup>[۳۵]</sup>»

همچنین بدیهی است یکی از ویژگی های توحید شیخ مجد عبدالوهاب- چنان که عقیده تمام وهابیان گذشته و معاصر می باشد- این است که بعثت پیامبران را با هدف توحید ربوبی نفی می کنند.

شیخ وهابی معاصر «مجد بن حسن اسمری» در سخنرانی مشهور خود با عنوان «مزایا دعوة الإمام محمد عبدالوهاب»؛ «ویژگیهای دعوت امام مجد عبدالوهاب» می گوید:

«ویژگی چهارم: ظاهراً مشرکان در زمان بعثت سرور رسولان، در توحید پرستش، مشکل داشتند، ولی به توحید ربوبی معتقد بودند. امام مجد عبدالوهاب- خدا او را رحمت کند- این مساله را در نامه ها و مسایل خود تبیین کرده است. این مساله روشن است و نقل های فراوانی از او وجود دارد».

تمامی وهابیان، اتفاق نظر دارند که شیخ مجد عبدالوهاب بعثت پیامبران برای توحید ربوبی نفی می کرد.

بعد از بیان دیدگاه شیخ مجد عبدالوهاب قصد داریم، نظر شهید سید قطب را - رحمت خدا بر او باد- بیان کنیم:

«بخش های سه گانه سوره هود، برای تعریف حقیقت معنای پرستش، پی در پی آمده است. این آیه ها برای اثبات وجود خداوند سبحان نیست بلکه هدف این آیات تبیین ربوبیت خداوند یکتا در زندگی بشر می باشد چنانکه این حقیقت در نظام هستی ثابت است.

مساله پرستش خداوند<sup>[۳۶]</sup>، اختلافی نبوده است. رسولان الهی با مساله توحید ربوبی مواجه بودند. طاغوت ها با توحید ربوبی رودرو می شدند، مساله مطرح دینداری خالص و بدون شرک برای خداوند بوده، تنها خضوع در برابر خداوند، بدون وجود هیچ منازعی، برگرداندن مسایل مردم به حاکمیت، قضاوت، قوانین و فرمان الهی»<sup>[۳۷]</sup>.

همچنین می گوید:

«اختلاف میان جاهلیت و اسلام و اختلاف میان حق و طاغوت در طول تاریخ، بر معبود بودن خداوند برای موجودات هستی نبوده، و تصرف خداوند در جهان علّی و معلولی و قوانین حاکم بر هستی نبوده است. میدان مبارزه این بود که چه کسی پروردگار مردم است؟ حاکم مردم و قانون گذار و تدبیرگر مسائلشان کیست؟ چه کسی مردم را به پیروی از خود ملزم می کند؟»<sup>[۳۸]</sup>

همچنین سید قطب در کتاب تفسیر سوره ابراهیم می گوید:

«باید اشاره کنیم که حضرت ابراهیم(علیه السلام) در هر بند از دعاهای خاشعانه اش واژه «ربنا» یا «رب» را تکرار کرده. این تکرار به این جهت بوده که «ربوبیت الله» لهجه زبان خود و فرزندانش بعد از او شود. این تکرار پرمغز است. ابراهیم(علیه السلام) خداوند سبحان را با صفت اله بودن یاد نمی کند بلکه با صفت رب بودن می خواند.

بنابراین اولوهیت خداوند، کمتر مساله مورد بحث دوره های جاهلیت به ویژه جاهلیت عرب بوده است. مورد اختلاف، مساله ربوبیت الاهی بوده است.

دینداری در واقعیت های زندگی زمینی، مساله علمی و عینی تاثیر گذار در زندگی انسان است. نقطه تفاوت روشی اسلام و جاهلیت و توحید و شرک در جهان واقع همین جاست... مردم یا به دین خدا ملتزم می شوند و خداوند پروردگارشان است یا دینداری به قوانین غیر خدا را خواهند پذیرفت... قرآن به مشرکان عرب، دعای پدرشان حضرت ابراهیم(علیه السلام) را یادآور شده، آنان را به مخالفت آشکارشان با مفهوم این دعا آگاهی می دهد<sup>[۳۹]</sup>».

معتقد هستم، راز حمله وهابیان به سید قطب در مخالفت سید قطب با شیخ مجد عبدالوهاب، در مساله توحید ربوبی نهفته است.

من در این کتاب، تقلید از سید قطب را برای شناخت توحید، توصیه نمی کنم. بلکه به دنبال نجات دادن برادران وهابی از توحید شیخ مجد عبدالوهاب هستم، زیرا سید قطب کسی بود که من و هزاران وهابی را از غلو در توحید شیخ نجات داد.

<sup>[۱]</sup> بعد از اینکه مسعری اشکال های توحید شیخ عبدالوهاب را کشف کرد، با هجومی بی رحمانه از طرف وهابیان مقلد شیخ روبرو شد. آخرین حمله از طرف وهابی ستّنی شیخ یحیی حجوری در کتابی با نام «مشاهداتی فی بریطانیا»؛ «آنچه در انگلستان دیدم» انجام شد. او در این کتاب در صفحه ۲۵ درباره مسعری نوشته: او مردی خبیث است.

<sup>[۲]</sup> أصل الإسلام و حقيقة التوحيد، شیخ عبدالله مسعری، مؤسسة الرافد، چاپ اول، ۱۹۹۷، مقدمه کتاب.  
<sup>[۳]</sup> یکی از عالمان بزرگ نجد بوده که تحت تاثیر دعوت شیخ مجد عبدالوهاب فرار گرفته، سپس از او جدا شده است. در سال ۱۱۴۲ هجری قمری متولد شد و در فنون زیادی مهارت پیدا کرد. اساتید و شاگردان بسیاری داشت. در سال ۱۲۱۶ هجری قمری، از دنیا رفت. رک علماء نجد نوشته تاریخ نویس وهابی بسام ۸۸۲/۳ همچنین رک السحب الوابله نوشته ابن حمید ص ۷۲۱

<sup>[۴]</sup> الدرر السنّیة فی الرسائل النجدیة ۱۰ / ۶۳  
<sup>[۵]</sup> امام شیخ عبدالله بن عیسی مشهور به موسی در منطقه حرمه در نجد به دنیا آمد. شیخ مجد عبدالوهاب او را جلیل ترین عالم نجد به شمار آورده است. ولی هنگامی که به انحراف موجود در توحید شیخ پی برد و فاصله این توحید را با قرآن و سنّت درک کرد، شیخ مجد عبدالوهاب در تکفیر او و خروجش از اسلام فتوا صادر کرد.

<sup>[۶]</sup> امام شیخ سلیمان بن سعیم حنبلی نجدی. جزو عالمانی است که شیخ مجد عبدالوهاب را نصیحت کرده و او را به مشکلاتی که در کتاب هایش در باره توحید وجود داشته، آگاهی داد. ولی تنها برخورد شیخ، تکفیر او به کفر اکبر بود که انسان را از امت اسلام بیرون می کرد. او در حال فرار از شمشیر بیرون شیخ مظلومانه جان سپرد.

<sup>[۷]</sup> دعاوی المناوین لدعوة الشيخ عبدالوهاب، نوشته عبدالعزیز بن عبداللطیف ص ۳۰  
<sup>[۸]</sup> او در شبکه ماهواره ای المجد در تاریخ ۲۴ / ۷ / ۱۴۲۴ هجری قمری در برنامه «ساعة حوار» به این مساله تصریح کرده است.  
<sup>[۹]</sup> الطريق إلى الجماعة الأمر نوشته وهابی ستّنی شیخ عثمان عبدالسلام نوح ص ۵۵-۵۰  
<sup>[۱۰]</sup> احسن ترابی این عبارات را به صراحت در گفتگو با مجله «الاستقامة» بیان کرده است شماره ربیع الاول سال ۱۴۰۸ هجری قمری .  
او در این گفتگو درباره جنبش وهابیت در سودان که به «انصار السنّة» مشهور هستند سخن می گفت.

<sup>[۱۱]</sup> الطريق إلى الجماعة الأمر، عثمان عبدالسلام نوح ص ۳۰

<sup>[۱۲]</sup> جولات فی الفقہین الكبير و الأكبر شیخ سعید حوی ص ۲۴

<sup>[۱۳]</sup> فضائح و نصائح، شیخ مقبل بن هادی و ادعی ص ۱۵۱

<sup>[۱۴]</sup> همان ص ۱۵۲

<sup>[۱۵]</sup> الحد الفاصل بین الحق و الباطل، ربیع مدخلی ص ۵

<sup>[۱۶]</sup> الدعوة إلى الله تجارب و ذکریات سعید بن مسفر ص ۱۹۸

<sup>[۱۷]</sup> همان ص ۱۹۹ به بعد.

<sup>[۱۸]</sup> لسلفیة مرحلة زمنیة مبارکة لامذهب إسلامی مجد سعید رمضان بوطی ص ۲۳۶-۲۳۵

<sup>[۱۹]</sup> کتاب او در مقدمه کتاب «الأسماء و الصفات» نوشته امام بیهقی منتشر شده است.

<sup>[۲۰]</sup> بقره/ ۳۴

<sup>[۲۱]</sup> اعراف/ ۱۲

<sup>[۲۲]</sup> اسراء/ ۶۱



- [۲۳] ملک/۲۰
- [۲۴] انبیاء/ ۴۳
- [۲۵] هود/ ۵۴
- [۲۶] هود/۵۶-۵۵
- [۲۷] شعراء/ ۹۳-۹۲
- [۲۸] شعراء/ ۹۸-۹۷
- [۲۹] بقره/ ۱۶۵
- [۳۰] فرقان القرآن بین صفات الخالق و صفات الأكوان علامه قضاعی شافعی ص ۱۱۴-۱۱۱
- [۳۱] فصل الخطاب فی الرد علی مجد عبدالوهاب، شیخ سلیمان عبدالوهاب ص ۲۵
- [۳۲] المجموعة الكاملة للإمام الشیخ مجد عبدالوهاب ۳۷۱/۱
- [۳۳] اعراف/ ۵۴
- [۳۴] رک فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الإفتاء فی المملكة العربیة السعودیة ۵۵/۱
- [۳۵] الرسائل الشخصیة للإمام مجد عبدالوهاب نامہ شماره ۱۱ ص ۶۱
- [۳۶] باید به این مساله توجه داشت که مفهوم الوهیت و پرستش از نظر سید قطب کاملاً با مفهوم پرستش در نگاه شیخ مجد عبدالوهاب متفاوت است.
- [۳۷] فی ظلال القرآن ۱۸۴۶/۴
- [۳۸] همان ۱۸۵۲/۴
- [۳۹] همان ۲۱۱۱/۴

## مشکل عدم تمییز میان عدالت یاران پیامبر و میان حجیت آنها در نزد عبدالوهاب :

حقیقت دوم:

با توجه به تجربه طولانی که در گفتگو با برادران وهابی، و همچنین گرایش گذشته ام به این گروه فکری، معتقد هستم: صحیح نیست در ابتدا برای وهابیان، مساله «نقد عدالت تمامی صحابه» را مطرح کنیم. زیرا وهابیان با طرح این مساله گریزان خواهند شد، در حالی که هدف ما هدایت آنان به حقیقت است نه فراری دادنشان از حقیقت. به همین جهت ضروری است در ابتدا مساله «نقد حجیت صحابه» را برای آنان مطرح کنیم و این مساله را برایشان روشن کنیم که حتی با پذیرش عدالت تمامی صحابه، این دیدگاه دلیل بر حجیت بودن تمام صحابه نیست... ما اهل بیت(علیهم السلام) را به دلیل وجود حدیث ثقلین حجیت دانسته ایم... اساسا تلازمی میان عدالت تمامی صحابه و حجیت بودنشان برای ما وجود ندارد. مشکل وهابیان این است که میان عدالت و حجیت خلط کرده اند. ممکن است شخصی دارای عالی ترین درجات عدالت و تقوا باشد ولی به این معنا نیست که او حجیت است، زیرا دلیل اثبات کننده حجیت با دلیل اثبات کننده عدالت متفاوت است. حجیت شمردن اهل بیت از طرف ما تنها به این دلیل است که خداوند فرمان ده به اهل بیت تمسک کنیم، همانگونه که فرمان داده به قرآن و سنت تمسک نماییم. به همین جهت باید روشن کرد نظریه عدالت تمامی صحابه، دلیل بر تمسک به آنان بعد از قرآن و سنت نیست، زیرا دلیل تمسک به آنان با دلیل اثبات کننده عدالت صحابه متفاوت است. باید گفتگو میان ما و وهابیان درباره حجیت صحابه باشد، نه درباره عدالت صحابه. طرح مساله عدالت صحابه تنها بعد از طرح بحث حجیت صحابه صحیح است.

## غفلت شیخ عبدالوهاب از احادیث نهی از قتل نمازگزاران حتی اگر مشرک بودند :

حقیقت سوم:

تمام تلاش خود را به کار گرفتیم تا با شیوه ای جدید، با توجه به روش فکری وهابیت، آنان را درمان کنیم. وهابیان اصرار دارند بسیاری از مسلمانان مشرک شده اند و به همین دلیل، کشتار آنان را جایز می دانند. با توجه به تجربه ام در گفتگو با وهابیان دریافته ام تاثیرگذارترین روش در جلوگیری از کشتار اهل سنت و شیعیان توسط وهابیان، طرح احادیثی از پیامبر(ص) در نهی از کشتار نمازگزاران است هر چند این نمازگزاران مشرک یا منافق باشند. به دلیل وجود این احادیث یکی از پیشوایان وهابی معاصر، شیخ «مقبل وادعی»-خدا او را رحمت کند- به عدم جواز قتل مشرکان شیعه و صوفیه فتوا داده است<sup>[۱]</sup>.

شاید روشی که به شکل قطعی وهابیان را از ریختن خون شیعیان و اهل سنت مشرک!! منع می کند، ان این باشد که برای وهابیان روشن کنیم، بر فرض که شیعیان و بسیاری از اهل سنت مشرک شده باشند، ولی شیخ مقبل وادعی - با اینکه در

بسیاری از کتاب هایش تصریح کرده که آنان مشرک هستند- با این حال چون نماز را رها نکرده اند، نمی توان آن ها را کشت. زیرا رسول خدا از کشتار نمازگذاران نهی کرده است هر چند مشرک و منافق باشند.

در کتاب های حدیثی اهل سنت ثابت است که مردی به رسول خدا(ص) گفت: «ای مجد تقوای خدا را پیشه کن!

پیامبر(ص) به او گفت: آیا کسی تقوای حقیقی از من به رعایت تقوا وجود دارد؟

خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا! اجازه بدهید گردن او را بزنم.

رسول خدا فرمود: ای خالد این کار را نکن! شاید او جزو نمازگذاران باشد<sup>[۶]</sup>».

عسقلانی در کتاب «الاصابة» در ضمن بیان زندگی نامه «سرحون» - که جزو منافقین بوده- بیان کرده: «اصحاب پیامبر قصد

داشتند سرحون را بکشند. رسول خدا(ص) پرسید: آیا او اهل نماز است؟

گفتند: بله.

رسول خدا(ص) فرمود: از کشتن نمازگذاران نهی شده ام».

ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» - با سندی ضعیف- در زندگی نامه «عامر بن عبدالله بن سیاف» از انس نقل کرده: «در نزد

رسول خدا(ص) نام مردی برده شد. گفته شد: او پناه منافقان شده و درباره او سخنان زیادی رد و بدل شد... سپس از رسول

خدا(ص) برای کشتن او اجازه گرفتند. رسول خدا(ص) از آنان پرسید: آیا او اهل نماز است؟

پاسخ دادند: بله ولی نمازش برای او فایده ای ندارد.

رسول خدا(ص) فرمودند: من از کشتن نمازگذاران نهی شده ام».

روایات فراوان و صحیحی وجود دارد که روشن می کند، رسول خدا(ص) از کشتن مشرکان یا منافقانی که نماز را ترک

نکرده اند، نهی کرده است... این روایات را برای وهابیان فراوانی که دستشان به خون شیعیان آلوده شده، مطرح کردم. وقتی

فتوای مقبل وادعی را برایشان خواندم، توبه خود را از کشتن شیعه اعلام کردند.

### اشتباه عبدالوهاب و طرفداران وی در نسبت تکفیر شیعه به ابن تیمیه :

حقیقت چهارم:

از آنجا که برای ما ثابت شده، برادران وهابی، شیعیان را به دلیل وجود فتوای امام ابن تیمیه، می کشند، باید برایشان

روشن کنیم: ده ها دلیل وجود دارد که روشن می کند، فتوای ابن تیمیه، درباره نصیریه صادر شده نه درباره شیعیان دوازده امامی.

دلایل فراوانی از کتاب های ابن تیمیه وجود دارد که ابن تیمیه تصریح دارد شیعیان دوازده امامی را تکفیر نکرده است. در گفتگوهایم

با وهابیان، بسیاری از وهابیان را قانع کرده ام که شیخ مجد عبدالوهاب و پیروانش، سخن شیخ ابن تیمیه را درباره شیعیان دوازده

امامی، تحریف کرده اند. این مساله نقش مهمی در تقریب میان شیعیان دوازده امامی و وهابیت دارد.

### غفلت شیخ عبدالوهاب از خطر امویان نتیجه تقلید او از ابن تیمیه :

حقیقت پنجم:

مساله ای است که در مقدمه به آن اشاره کردم یعنی «نقش بنی امیه در جداکردن اهل سنت از اهل بیت(علیهم السلام)»... برای شناخت «ساختار اندیشه وهابیت» ضروری است درباره تاثیرگذاری بنی امیه بر فرقه وهابیت تحقیق و پژوهش کنیم.

پیروان بی گناه این گروه، گمان می کنند، پادشان بنی امیه، همان جانشینان دوازده گانه پیامبر هستند. کسانی که پیامبر آنان را در نظر داشته و درباره شان فرموده: «دین پیوسته به واسطه دوازده نفر حفاظت خواهد شد».

در دوره ای از زندگی ام گمان می کردم کسانی که به بنی امیه انتقاد شدید می کنند، به اسلام انتقاد کرده اند و به حدیث امامان دوازده گانه اشکال گرفته اند. چون معتقد بودم این حدیث حفظ دین را در دستان بنی امیه قرار داده است.

همچنان به یاد می آورم وقتی در عربستان و در دانشکده های وهابیان در یمن تحصیل می کردیم، به دلیل وجود کتاب «منهاج السنة» نوشته امام ابن تیمیه و کتاب «العواصم من القواصم» نوشته امام ابن عربی مالکی به تحقیق «محب الدین خطیب»، شأن بنی امیه را بالا برده، از مقام حضرت علی(علیه السلام) می کاستیم. تمرکز ما بر این دو کتاب، باعث شده تاریخی نادرست را درباره حضرت علی(علیه السلام) با خود همراه کنیم. از سوی دیگر، جانمان سرشار از شیفتگی دشمنان حضرت علی(علیه السلام) شده بود. در آغاز اگر بخواهیم، در اندیشه وهابیت، مشکل بنی امیه را حل کنیم، باید اشتباهات ابن تیمیه و ابن عربی را در این دو کتاب، برای وهابیان تشریح نماییم.

به یاد می آورم وقتی این دو کتاب را مطالعه می کردم، گمان می کردم، دفاع از بنی امیه، بخشی جدانشدنی از دین اسلام است همچنین ضروری است از حضرت علی(علیه السلام) به جهت برخی مواضع ایشان انتقاد کنم چون مواضع حضرت علی(ع) باعث به وجود آمدن فتنه های صدر اسلام شده بود!!

معتقد بودیم، اندیشه برتر دانستن حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام) اندیشه ای جاهلی است چون ابن تیمیه گفته بود: «مقدم داشتن خاندان رسول خدا(ص) در اثر فرهنگ جاهلیت است. در زمان جاهلیت خانواده رئیسان از دیگران برتر به حساب می آمدند»<sup>[۳]</sup>.

وهابیان نتوانسته اند به حقیقت شخصیت حضرت علی(علیه السلام) چنان که در کتاب و سنت است، راه یابند، چون همیشه این شخصیت بی نظیر را تحت تاثیر کتاب «منهاج السنة» یا کتاب «العواصم من القواصم» بررسی کرده اند.

به همین جهت همیشه از این سخن «ابن تیمیه» شاد می شدم: «هیچ کدام از امامان چهارگانه اهل سنت و رهبران فقهی دیگر مذاهب، در فقه خود به حضرت علی(علیه السلام) مراجعه نمی کردند»<sup>[۴]</sup>.

به این شکل افتخار ما این بود که از حضرت علی(علیه السلام) استفاده ای نکرده ایم<sup>[۵]</sup>!!

منتقدان و طعنه زندگان به حضرت علی(علیه السلام) را مدح کرده، به آنان اعتماد می کردیم و فضیلت آنان را بیش از انتقاد کنندگان از دیگران می دانستیم. ما از ابن تیمیه دیدگاه مشهورش را آموخته بودیم: «منتقدان حضرت علی(علیه السلام) گروه های گوناگونی بودند. آنها بافضیلت تر از منتقدان ابوبکر، عمر و عثمان هستند»<sup>[۶]</sup>.

بار دیگر از خواننده خواهانیم اندکی بیشتر صبر و تأمل کنند، سخنان ابن تیمیه درباره حضرت علی(علیه السلام) را بیشتر دنبال کرده، تا آگاه شوند، اندیشه وهابیت به سخنانی ایمان آورده که در اندیشه اش محبت بنی امیه و ستم به امام علی را غرس کرده است. به همین جهت باید با وهابیت با حکمت و دقت تعامل کرد، چون حقیقت «مقام امام علی(علیه السلام)» را نمی شناسند.

\*\*\*

اکنون باید دید، اشتباه کجا اتفاق افتاده؟ خطر و اشتباه در روشی است که از امام ابن تیمیه و امام ابن عربی، به شکل مشترک، دریافت کرده ایم.

این روش باعث شده میان شرایط حاکمیت خلفای سه گانه و شرایط زمانی حکومت حضرت علی(علیه السلام) خلط کنیم. تصوّر ما این بود که جنگ ها و مشکلاتی که در زمان حکومت حضرت علی(علیه السلام) انجام شد، پیامدی حتمی بود. این مشکلات بدون مقدماتی از پیش تعیین شده، ناگهانی و به دلیل شیوه حکومت حضرت علی(علیه السلام) به وجود آمد. علت این تصوّر این بود که از حوادث دردناک بسیاری که در زمان خلفای سه گانه اتفاق افتاده بود، بی اطلاع بودیم. نمی دانستیم این حوادث مقدمه بحران ها و پیامدهای دوران حضرت علی(علیه السلام) بوده.

به سبب مشکلات ایجاد شده در زمان خلفای سه گانه، به حضرت علی(علیه السلام) حمله می کردیم.

چون در این کتاب با تکیه بر تجربه ام، به دنبال درمان برادران وهابی خود هستم، به نوبه خود، در پردازش روشی مناسب و مبنایی برای درمان اندیشه وهابیت نسبت به «مساله بنی امیه»، مشارکت می کنم.

ترجیح می دهم در این مساله، با کمال اختصار، تجربه خود را نسبت به بنی امیه، در هنگام تحصیل در عربستان و پیش از آن، در دوره تحصیل در دانشکده های وهابی یمن، بیان کنم.

به یاد می آورم در سال های ۱۹۸۷-۱۹۸۵ میلادی در منزل یکی از قاضیان به نام «احمد عبدالله خجری» جمع شده بودیم. مجموعه ای از شخصیت های بزرگ در این جلسه حضور داشتند. شخصیت هایی مانند شیخ میلّغ «حسن حکیمی» امام جماعت مسجد کبیری در این جمع بودند. درباره اشتباهات حضرت علی(علیه السلام) صحبت می کردیم. به این نتیجه رسیدیم اگر امام علی(علیه السلام) در زمان زندگی پیامبر(ص) کشته می شد، امت اسلامی از گرفتاری به فتنه های ایجاد شده به واسطه زنده ماندن حضرت علی(علیه السلام) بعد از پیامبر(ص) در امان می ماند! تمامی شرکت کنندگان در جلسه تحت تاثیر دو کتاب «منهاج السنة» و «العواصم من القواصم» بودند. این دو کتاب، منبع اصلی شناخت امام علی(علیه السلام) و همچنین منبع اصلی شناخت بنی امیه نزد وهابیت است. این دو کتاب در قلب خوانندگان، ولایت بنی امیه و جفا به امام علی(علیه السلام) را غرس می کند.

بعد از سفر تحصیلی به دانشگاه امام مجد بن سعود در عربستان، ارتباطم به بنی امیه تحت تأثیر ده ها کتاب و رساله دکترای و کارشناسی ارشد، که در عربستان منتشر شده بود، قویتر شد. در این کتاب ها، از امام علی(علیه السلام) انتقاد می شد و از بنی امیه ستایش! چون این کتاب ها برخواسته و مولود دو کتاب «المنهاج» و «العواصم» هستند.

در حقیقت برای این دوره نخستین در زندگی ام، اهمیتی بیش از این فائل نیستم که بتوانم با استفاده از این دوره، بسیاری از برادران وهابی را که همچنان تحت تاثیر این تفکر زندگی می کنند، نجات دهم. حوادثی که برای من در دانشکده های وهابی یمن و همچنین دانشکده امام مجد بن سعود عربستان، اتفاق افتاده، هر چه بوده گذشته است ولی شناخت تجربه من برای آگاهی از ارتباط وهابیت با بنی امیه مهم است.

به بررسی و پژوهش عمیق درباره مساله بنی امیه توجهی نداشتم تا این که برای تحصیل در سال ۱۹۸۸ میلادی به عربستان مسافرت کردم.

## فرق میان روش ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب و میان روش سید قطب در موضوع بنی امیه :

وقتی به عربستان رسیدم، میدان مبارزه بزرگی را میان پیروان روش سید قطب در تعامل با امام علی(علیه السلام) و بنی امیه، با پیروان روش ابن تیمیه و ابن عربی دیدم.

با این درگیری آشنا نبودم. مساله ای که در عربستان، توجه من را به خود جلب کرد، حمله شدیدی بود که بر ضد سید قطب انجام می شد. کتاب ها و مقاله هایی به شکل مجانی در دفاع از عثمان بن عفان-رض- و در دفاع از ابوسفیان و معاویه و عمروبن عاص توزیع می شد. درباره تمام شخصیت ها و نمادهای بنی امیه کتاب منتشر شده بود. این کتاب ها در مقابل حمله سید قطب به شخصیت های بنی امیه از عثمان بن عفان تا آخرین حاکم بنی امیه نگاشته شده بود.

فتوای شیخ و استاد من، شیخ «بن باز» مفتی کشور عربستان درباره سید قطب، به شکل مجانی در همه جا توزیع می شد. شیخ بن باز، به جهت انتقاد سید قطب از عثمان بن عفان و تمامی شخصیت های بنی امیه، او را گمراه معرفی کرده بود.

این مبارزه، بین ما، تحصیل کنندگان دانشگاه امام مجد بن سعود، سر و صدای زیادی برپا کرده بود. در میانه این درگیری ها، کتاب «العقب الجلیل علی أهل الجرح و التعديل» نوشته امام «مجد بن عقیل بن عمر شافعی» را مشاهده کردم. بعد از مطالعه این کتاب اشتباهات ابن تیمیه و ابن عربی در حمله به اصحاب کساء و محبتشان به بنی امیه را درک کردم.

شروع به مقایسه دو روش موجود در عربستان کردم: روش سید قطب و روش ابن تیمیه در موضع گیری نسبت به حضرت علی(علیه السلام) و بنی امیه. به سخنان سید قطب درباره عثمان بن عفان، معاویه و عمر بن عاص و ... مراجعه کردم. با توجه به این که تخصص من علوم حدیث بود، سخنان سید قطب را در کتاب های حدیثی، با سندهای صحیح پیدا کردم.

## فرق میان روش ابن تیمیه ابن عربی مالکی و ابن عبد الوهاب و میان روش سید قطب در معرفت امام

علی :

در همان وقت در کتاب «کتب و شخصیات» نوشته های ابن تیمیه و سید قطب را درباره امام علی(علیه السلام) مقایسه کردم. در افکار سید قطب مطالب جدیدی را یافته ام که پیشتر نمی دانستم. در همان وقت هر چه بیشتر کتاب های سید قطب را می خواندم، دشمنی امام علی(علیه السلام) از دلم بیشتر بیرون می رفت و ارتباطم با بنی امیه کمتر می شد. نتیجه این شد که این بار نه با نگاه تقلیدی که با نگاه انتقادی دو کتاب «منهاج السنة» و «العواصم من القواصم» را بررسی کردم. سید قطب انتقادهای این دو کتاب از حضرت علی(علیه السلام) و فضائلی را که برای بنی امیه ذکر کرده بودند، از ریشه رد کرده بود.

کتاب ها و مقالات زیادی وجود دارد که سید قطب را جزو غلو کنندگان درباره حضرت علی(علیه السلام) و جاهل به مقام اصحاب پیامبر(ص) برشمرده است. ولی من با روش محدثان پیش رفتم، دیدم سید قطب از ابن تیمیه، در شناخت تاریخ امام علی(علیه السلام) و بنی امیه آگاه تر بوده است. از برادران، دوستان و بستگان وهابی ام خواهش دارم، در تجربه من بیاندیشند. این خاطرات را تنها تجربه ای شخصی، تاریخی و پایان یافته ندانند که دلیلی برای صرف کردن وقت و صحبت کردن درباره آن وجود ندارد. این تجربه ارتباطی بسیار قوی با پیوند وهابیان و بنی امیه دارد. انتقادهای و نکات منفی که درباره امام علی(علیه السلام) در پایان نامه های دانشگاهی عربستان تحت عنوان «پژوهش هایی درباره علی بن ابی طالب(علیه السلام)» مطرح می شود.

در اینجا نمونه هایی از این کتاب هایی را که وهابیان به قصد دفاع از بنی امیه یا به قصد طعنه زدن به امام علی(علیه السلام) توزیع می کنند، ذکر می کنیم. هر چند برخی از این کتاب ها به قلم شخصیت های وهابی نیست:

«محاضرات عن الدولة الأموية» نوشته شیخ خضری بک. این کتاب را وهابیان ترویج می کنند، چون نویسندۀ در این کتاب، یزید بن معاویه را ستایش کرده و از امام حسین(علیه السلام) انتقاد می کند.

«بنو أمیة» نوشته دکتر عبدالحلیم عویس. این کتاب را در دفاع از بنی امیه و به قیمت قدرناشناسی از امام علی، حسن و حسین(علیهم السلام) نگاهشته است.

«حقائق عن أمير المؤمنين يزيد بن معاوية» نوشته هزاع شمري.

«تعلیقات الشیخ محب الدین الخطیب علی کتاب العواصم من القواصم» حواشی محب الدین سرشار از ستایش یزید بن معاویه و تمامی خاندان بنی امیه و انتقاد از امام حسین(علیه السلام) است.

«العهد الأموی» نوشته مورخ معاصر محمود شاکر. وهابیان این نویسندۀ را ستوده اند. او به شدت از بنی امیه دفاع می کند. بین او سید قطب مبارزه فکری بزرگی درباره عثمان بن عفان، معاویه و عمرو بن عاص در گرفته است.

«خلافة علی بن أبي طالب» نوشته دکتر وهابی عبدالحمید بن علی ناصر فقیهی. این کتاب پایان نامه کارشناسی ارشد نویسندۀ است که از طرف دانشگاه اسلامی مدینه در عربستان صادر شده است... در این کتاب از شیوه بیعت امام علی(علیه السلام) انتقاد شده است. او معتقد است بیعت امام علی(علیه السلام) پدیده نسنجیده ای بود که عمر نسبت به آن هشدار داده بود. همچنین تصریح می کند که مجلس شورا برای انتخاب امام علی(علیه السلام) تشکیل نشده است و حوادث اتفاق افتاده و حضور اعراب بی تمدن، بیعت حضرت علی(علیه السلام) را تحمیل کرده بود.

«هند بنت عتبة» نوشته وهابی منیر محمد غضبان. در این کتاب هند چگر خوار ستوده شده و از اهل بیت پیامبر(ص) انتقاد شده است.

«الخلیفة المفتری علیه» به قلم نویسندۀ وهابی محمد صادق عرجون. در این کتاب مقام بنی امیه را بالا برده، به امام علی(علیه السلام) طعنه می زند.

«من سب الصحابة و معاوية فأمة هاوية» به قلم نویسندۀ وهابی محمد بن عبدالرحمن مغربی.

### دیدگاه سید قطب در صحابه پیامبر که عبدالوهاب در آنها غلو کرده است :

شاید یکی از مسائلی که بر ما واجب می کند، وهابیان را به دیدگاه عالمان اهل سنت درباره اهل کساء و همچنین بنی امیه آگاه کنیم، درمان برادران وهابی از بیماری «غلو» درباره بنی امیه است.

این پدیده کوتاهی در حق اهل بیت<sup>[۷]</sup> است.

در این جا مایل هستم دیدگاه شهید سید قطب را درباره برخی صحابه که در به قدرت رسیدن بنی امیه نقش اساسی داشتند، بیان کنم. چون خودم با استفاده از کتاب های حدیثی اهل سنت، صحت گفته های سید قطب را به دست آورده ام، این عبارات را نقل می کنم. برای من روشن شد که روش سید قطب به حقیقت نزدیکتر از روش ابن تیمیه است.

در اینجا دیدگاه سید قطب را همانگونه که شیخ ربیع مدخلی در کتابش به نام «أضواء إسلامية» خلاصه کرده، مطرح می کنم:

«موضع سید قطب نسبت به عثمان و اغلب صحابه-رضوان خداوند بر آنها باد- چه بوده؟ سید قطب به خلیفه راشد، شهید مظلوم عثمان بن عفان-رضوان خدا بر او باد- طعنه زده و ناسزاگویی کرده است:

خلافت او را نامشروع دانسته. سید قطب گفته: «ما به مشروع بودن خلافت علی (ع) تمایل داریم زیرا در مسیر طبیعی خلافت شیخین بوده، ولی دوران عثمان شکافی در بین خلافت شیخین و خلافت حضرت علی بود»<sup>[۸]</sup>.

گمان کرده تصور حقیقت حاکمیت، بدون تردید مسایلی در دوران عثمان تغییر می دهد...

سید قطب ضمن انتقاد از عثمان-رض- گفته: «عثمان معتقد بود رهبری مسلمانان، به او آزادی استفاده از اموال مسلمانان و هبه و هدیه کردن این اموال را می دهد. در بیشتر مواقع به منتقدان خود نسبت به این سیاست، پاسخ می داد: «اگر این گونه رفتار نکنم، در چه محدوده ای رهبر هستم؟» همچنان که گمان می کرد، رهبر بودن به او اجازه خواهد داد خواندگان بنی معیط و بنی امیه را که خویشاوندان او بودند، بر سرنوشت مسلمانان مسلط کند. در میان این افراد، حکم بن مروان یعنی کسی بود که پیامبر او را از مدینه بیرون کرده بود. تنها به این دلیل که حق خود می دید خویشاوندنش را اکرام کرده، به آنها رسیدگی کند».

سید قطب گفته است: «عثمان در روز ازدواج دخترش با حارث بن حکم، از هزینه بیت المال به او دویست هزار دهم هدیه داده است».

او را متهم کرده، بسیاری از ولایات را به خاندانش بخشیده است. در کتاب عدالت اجتماعی در اسلام، ص ۱۸۷ چاپ پنجم نوشته است: «به جز مساله اموال! سرپرستی ایالت های متعددی، به خویشاوندان عثمان واگذار می شد. یکی از این افراد معاویه بود که عثمان فرمانروایی او را توسعه داد و فلسطین و حمص را هم تحت سیطره قدرت او درآورد. رهبران چهار لشکر را برای او جمع کرد و زمینه مطالبه پادشاهی را بعد از عثمان در زمان خلافت علی بن ابی طالب، فراهم نمود معاویه [در این دوره] مال و سپاهیان زیادی جمع آوری کرد».

عثمان را به انحراف از روح اسلام متهم کرده است...

انقلاب بر ضد عثمان را ستوده است و معتقد بود این انقلاب از مواضع عثمان به روح اسلام نزدیک تر است...

ادعا کرده، توافقات نابجا، در پایان باعث رسیدن خلافت به عثمان شده است.

متهم کردن عثمان به ایجاد زمینه برای تشکیل دولت اموی در زمان زندگی.

سید قطب، عثمان را به بستر سازی برای میانی اموی دور از روح اسلام نموده است. و طعنه های شدید دیگری...<sup>[۹]</sup>».

### نقش سید قطب در نجات من از دیدگاه ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب در مورد امام علی و بنی امیه :

در حقیقت سخنان سید قطب برای من و برخی دیگر از دوستانم در دانشگاه امام مجد بن سعود، انقلاب جدیدی علیه مطالعاتمان درباره عثمان بن عفان در کتاب های ابن تیمیه بود.

سخنان سید قطب در پیدایش اختلاف میان بخش بزرگی از فرزندان جامعه عربستان و یمن، نقش آفرینی کرد. در این جا قصد دارم ارتباط سخنان سید قطب را با تجربه خود و تجربه بسیاری از برداران وهابی بیان کنم. کتاب های سید قطب مساله جدیدی را برانگیخت.

از وقتی به عربستان وارد شدم، کتاب های سید قطب را برادرش، «مجد قطب» با اقامتی که در عربستان، در تمامی شهرهای عربستان توزیع کرد. در عربستان میدان نبرد جدیدی شروع شد که میدان فکری پیشین را کم رونق کرده بود، مساله از حمله به امام علی(علیه السلام) که پیشتر به آن اشاره کردیم- قبل از ورود کتاب های سید قطب به عربستان و یمن- به سخن درباره عثمان تغییر پیدا کرد. به جای اینکه درباره انتقادهای وارد شده به حضرت علی(علیه السلام) گفتگو کنیم، محور سخن به انتقادهای مطرح شده درباره عثمان و بنی امیه تبدیل شده بود. حتی دیدیم در نوشته های سید قطب از خلافت عمر بن خطاب هم انتقاد شده است. شیخ وهابی ربیع مدخلی در این باره می نویسد:



«کسانی که در رفتار و روش های سید قطب، دقت نظر داشته باشد، مذهب او را خواهد شناخت و درک می کند او حتی از عمر هم ناراضی بود، زیرا عمر در طول زندگی خود در بخشش از بیت المال به برخی افراد بیشتر عطا می کرد. به نظر سید قطب، بیشتر اجرت دادن، سنت عمر بوده است. سید قطب از روی تقیه، انتقاد به عمر بن خطاب را ترک کرده است»<sup>[۱۰]</sup>.

به نظر من بیان دیدگاه های سید قطب درباره برخی صحابه، برای درمان اندیشه وهابیت از مشکل غلو درباره برخی صحابه ضروری است.

### دیدگاه سید قطب در مورد امام حسین و نقش او در نجات بنده از تفکر ابن تیمیه و تفکر عبد الوهاب :

در پایان فراموش نمی کنم اشاره کنم، سخنان سید قطب، درباره امام حسین(علیه السلام)، در دانشگاه امام مجد بن سعود، معرکه بزرگی را پدید آورد. ما بنا به روش ابن تیمیه و ابن عربی مالکی، معتقد بودیم جنبش امام حسین(علیه السلام) در کربلاء، جنبشی منحرف از مسیر صحیح بوده است... عبارات سید قطب در دانشگاه، مطرح شد و انقلابی بزرگ را در جای جای کشور عربستان پدید آورد.

مجال محدود، اجازه طرح تمامی عبارات سید قطب درباره امام حسین(علیه السلام) را نمی دهد. به همین جهت به این سخن ارزشمند اکتفا می کنم:

شهید سید قطب در تفسیر آیه ۵۱ سوره غافر «إِنَّا لَنُصِرْ رَسَلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» در تفسیر «فی ظلال القرآن» گفته:

«مردم معنای پیروزی را در قالب مشخص، شناخته شده برای خود محدود کرده، نگاهی نزدیک بین به پیروزی دارند، در حالی که پیروزی شکل های گوناگونی دارد. گاهی اوقات، در دید انسانهای کوتاه نگر، برخی پیروزی ها به شکل شکست جلوه گر می شود. ابراهیم(علیه السلام) در آتش افکنده می شود ولی از عقیده و دعوت الهی خود برنمی گردد. آیا این موضع پیروزمندانه است یا موضع شکست؟ بدون شک در منطق عقیده، ابراهیم در حالی که به آتش افکنده می شد، در اوج قله پیروزی بود، همچنین وقتی از آتش نجات یافت، بار دیگر پیروز شد. این چهره ای از پیروزی است و آن هم چهره ای دیگر. در ظاهر فاصله زیادی با پیروزی دارد ولی در حقیقت بسیار نزدیک به پیروزی است.

حسین- که رضوان الهی شامل حالش باد- با چنین عظمتی و در عین حال به چنین شکل فاجعه آمیزی به شهادت می رسد، شهادت حسین پیروزی بود یا شکست؟ با نگاه ظاهر بین و معیارهای کوچک، شهادت حسین شکست بود ولی در حقیقت خالص و بی شائبه، و بر اساس معیارهای بزرگ، عین پیروزی است. زمین برای تمامی شهدا، با عشق و محبت بال می گشاید، قلب ها برای شهید به تپش و با غیرت به جوشش می افتد. فداکاری باید مانند حسین -رضوان الهی شامل حالش باد- باشد. شیعیان و غیر شیعیان، حتی بسیاری از غیر مسلمانان در این فداکاری یکسان هستند.

چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال هم زندگی می کردند، آنگونه که با شهادتشان عقیده را یاری کردند، نمی توانستند به عقیده شان خدمت کنند. هیچ چیز مانند آخرین خطبه ای که شهید با خون خود می نویسد، نمی تواند این همه معنا را در قلب ها جا دهد و هزاران نفر را به انجام کارهای بزرگ وادارد. شهید همواره جنبش آفرین و حرکت بخش فرزندان و نوادگانش و چه بسا حرکت بخش و جنبش آفرین در طول تاریخ و برای تمامی نسل ها باقی خواهد ماند»<sup>[۱۱]</sup>.

و این چنین، عبارات زیادی از سید قطب وجود دارد که در آن، به تمامی منتقدان انقلاب امام حسین(علیه السلام) از ابن تیمیه تا محب الدین خطیب پاسخ داده است.

مساله ای باقی مانده است: باید به خاطر سپرد نسل جدید وهابیان در جهان، اغلب سید قطب را دوست دارند ولی روش او را در تعامل با صحابه، بنی امیه و اهل بیت(علیهم السلام) نمی شناسند. به همین جهت ضروری است برای نجات اندیشه وهابیت از روش ابن تیمیه و محب الدین خطیب، روش سید قطب و دلایل اثبات صحت این روش را از کتاب های حدیثی اهل سنت، مطرح کنیم.

---

[<sup>۱</sup>] ر.ک به کتاب او با نام «إلحاد الخميني في أرض الحرمين» و کتاب دیگرش با نام «الخروج من الفتنة»

[<sup>۲</sup>] صحیح بخاری باب سفر الامام علی و خالد بن الولید إلى الیمن

[<sup>۳</sup>] منهاج السنّة النبویة، ابن تیمیه ۶/۱

[<sup>۴</sup>] همان ۱۴۲/۴

[<sup>۵</sup>] درباره این موضوع به کتاب «الزلزال- انتصار الحق» مراجعه کنید. این کتاب دربردارنده مناظره ای است که بین من و شیخ عثمان خمیس درباره این موضوع انجام شده است.

[<sup>۶</sup>] منهاج السنّة ۷/۵

[<sup>۷</sup>] در کتاب الزلزال- انتصار الحق که عبارت است از مناظرات من و شیخ عثمان خمیس، به شکل تفصیلی این مساله را مطرح کرده ام.

[<sup>۸</sup>] العدالة الإجتماعیة فی الإسلام شهید سید قطب ص ۲۰۶ چاپ پنجم

[<sup>۹</sup>] أضواء إسلامیة، ربیع مدخلی ص ۳۱ به بعد. در این کتاب انتقادهای سید قطب را از برخی صحابه که در مقابل حضرت علی(علیه

السلام) ایستادند، خلاصه نموده است.

[<sup>۱۰</sup>] . أضواء إسلامیة ص ۵۲

[<sup>۱۱</sup>] فی ظلال القرآن سید قطب تفسیر سوره غافر

## فهرست منابع و مصادر

١	إتحاف البشر في كلام العلماء في سلمان العودة وسفر الحوالي	
٢	الإتحاف في الردّ على الصخّاف	للشيخ الوهابي عبد اللطيف بن عبد الرحمن بن حسن
٣	أخلاق الداعية	سلمان العودة
٤	الأسئلة الحداد في الردّ على علوي الحداد	للشيخ الوهابي سليمان بن سمحان النجدي.
٥	الإستاذ أبو الحسن الندوي الوجه الآخر من كتاباته	للشيخ الوهابي صلاح الدين مقبول أحمد.
٦	إسكات الكلب العاوي يوسف القرضاوي	للشيخ الوهابي مقبل بن هادي الوادعي
٧	الأسماء والصفات	للإمام البيهقي
٨	الإصابة في تمييز الصحابة	لابن حجر العسقلاني
٩	أصل الإسلام وحقيقة التوحيد	للشيخ مجد عبد الله المسعري، طبع مؤسسة الرافد، طبعة ١، سنة ١٩٩٧م، مقدمة الكتاب

١٠	أضواء إسلامية على عقيدة سيد قطب وفكره	للشيخ الوهابي ربيع بن هادي المدخلي.
١٢	أضواء إسلامية	للشيخ الوهابي المعاصر ربيع بن هادي المدخلي
١٣	الإعلام بنقض كتاب الحلال والحرام	للشيخ الوهابي صالح الفوزان
١٤	إقامة البرهان على ضلال عبد الرحيم الطحان	للشيخ الوهابي مقبل بن هادي الوادعي.
١٥	إقامة البرهان على ضلال عبد الرحيم الطحان	للشيخ الوهابي مقبل بن هادي الوادعي.
١٦	الإلحاد الخميني في أرض الحرمين	لمقبل بن هادي الوادعي
١٧	الانتصار لحزب الله الموحدين على المجادل عن المشركين	للشيخ الوهابي عبدالله بن عبد الرحمن (أبي بطين).
١٨	الأنوار الكاشفة لتناقضات السقاف الزائفة	للشيخ الوهابي علي بن حسن الحلبي.
١٩	أهل الحديث هم الطائفة المنصورة والفرقة الناجية	للوهابي التقليدي الشيخ ربيع بن هادي المدخلي
٢٠	الآية الكبرى على ضلال النبهاني في رأيه الصغرى	للشيخ الوهابي الألويسي.
٢١	إيضاح المحجة في الرد على صاحب طنجة (في إثبات ضلال إمام أهل السنة في الديار المغربية أحمد بن مجد الغماري).	
٢٢	الإيضاح والبيان في أخطار طارق السويدان	للشيخ الوهابي أحمد التويجري.
٢٣	الإيضاح والتبيين لما وقع فيه الأكثرون من مشابهة المشركين	شيخ الوهابي حمود التويجري
٢٤	بحوث وتعليقات في تاريخ المملكة العربية السعودية	الدكتور عبدالله العثيمين، طبعة الرياض، سنة ١٤٠٤ هـ. ق.
٢٥	براءة أهل الفقه وأهل الحديث من أوهام مجد الغزالي المصري	شيخ الوهابي مصطفى سلامة
٢٦	البراهين الإسلامية في ردّ الشبه الفارسية	شيخ الوهابي عبد اللطيف بن عبد الرحمن بن حسن.
٢٧	برنامج ساعة حوار في قناة المجد.	دكتور عبد الحلیم عويس.

	بنو أمية	٢٨
للشيخ الوهابي عبد الرحمن بن حسن	بيان كلمة التوحيد والردّ على الكشميري	٢٩
للشيخ حسين بن غنام، الناشر المكتبة الأهلية، الرياض، الطبعة الأولى، سنة ١٩٤٩م.	تاريخ نجد المسمى روضة الأفكار والإفهام لمرتابد حال الإمام وتعداد غزوات ذوي الإسلام	٣٠
للشيخ الوهابي عبدالله بن عبد الرحمن أبي بطين	تأسيس التقديس في كشف شبهات ابن جريس	٣١
تأليف مجموعة من مشايخ الوهابية.	تحذير المسلمين من خطر الإخوان المسلمين	٣٢
للشيخ الوهابي مقل بن هادي الوداعي.	التحفة	٣٣
	تذكرة أولى النهي والعرفان	٣٤
الشيخ محب الدين الخطيب.	تعليقات على كتاب العواصم من القواصم لابن عربي المالكي	٣٥
الشيخ الوهابي حسن بن علي القنوج	تقوية اليقين في الردّ على عقائد المشركين	٣٦
الشيخ الوهابي التقليدي عبد العزيز بن ريس الريس	تناقضات رموز الصحوّة	٣٧
الشيخ الوهابي أحمد بن ابراهيم بن عيسى	تنبيه النبيه	٣٨
للشيخ الوهابي عبد الرحمن بن يحيى المعلمي.	التنكيل بما في تأنيب الكوثري من الأباطيل	٣٩
للشيخ الوهابي ربيع بن هادي المدخلي.	التنكيل بما في لجاج أبي الحسن المأربي (اليمني المصري) من الأباطيل	٤٠
	التنكيل بما في لجاج أبي الحسن المأربي من الأباطيل.	٤١
للشيخ الوهابي ابن عيسى.	تهديم المباني في الردّ على النهائي	٤٢
للشيخ الوهابي نعمان الأوسى.	جلا العينين في محاكمة الأحمدين	٤٣
للشيخ الوهابي سليم الهلالي.	الجماعات الإسلامية في ضوء الكتاب والسنة	٤٤

٤٥	جماعة واحدة لا جماعات	للشيخ الوهابي ربيع بن هادي المدخلي.
٤٦	جولات في الفقهاء الكبير والأكبر	للشيخ سعيد حوى
٤٧	الحد الفاصل بين الحق والباطل	للشيخ ربيع بن هادي المدخلي.
٤٨	الحديث من أوهام مجدالغزالي المصري	مصطفى سلامة
٤٩	الحركة الوهابية (ردّ على العالم السنّي الدكتور مجد البهي المصري)	للشيخ الوهابي مجد هراس.
٥٠	حقائق عن أمير المؤمنين يزيد بن معاوية	هزاع الشمري.
٥١	خلاصة دين الجماعة الإسلامية	للشيخ نذير أحمد الكشميري.
٥٢	خلافة علي بن أبي طالب	للدكتور الوهابي عبد الحميد بن علي ناصر فقيهي.
٥٣	الخليفة المفترى عليه	للكاتب الوهابي مجد الصادق عرجون.
٥٤	دحض شبهات على التوحيد	للشيخ الوهابي عبدالله بن عبد الرحمن (أبي بطين).
٥٥	دحض شبهات على التوحيد من سوء الفهم لثلاثة أحاديث	للشيخ الوهابي عبدالله بن عبد الرحمن (أبي بطين)
٥٦	الدرر السنّية في الأجوبة النجدية	للشيخ عبد الرحمن بن قاسم العاصمي القحطاني النجدي، نشر دار الإفتاء في السعودية، الطبعة الثانية، سنة ١٩٦٥م.
٥٧	دع التمسح بأئمة السنة يا سلمان العودة.	
٥٨	دعاوى المناوئين لدعوة الشيخ مجد عبد الوهاب	للوهابي المعاصر عبدالعزيز بن مجد بن عبداللطيف، دار الوطن للنشر السعودية، الطبعة الأولى، سنة ١٤١٢م.
٥٩	الدعوة إلى الله تجارب وذكريات	للشيخ سعيد بن مسفر.
٦٠	دلائل الرسوخ في الردّ على المنفوخ وهو الشيخ الوهابي عبد اللطيف بن عبد الرحمن بن حسن الديوبندية (ردّ على علماء أهل السنة في القارة الهندية).	
٦١	الردّ الزلال في التنبيه على أخطاء الظلال في إثبات شركيات سيد قطب	للشيخ الوهابي عبدالله بن مجد الدويش.

للشيخين الوهابيين علي حسن وسليم الهلالي.	الردّ العلمي على حبيب الأعظمي	٦٢
للشيخ الوهابي إحسان الهي ظهير.	الردّ الكافي على مغالطات الدكتور عبد الواحد وافي	٦٣
للشيخ الوهابي عبدالله بن محمد بن حميد	الردّ على ابن محمود	٦٤
للشيخ الوهابي عبدالله بن عبد الرحمن (أبي بطين)	الردّ على البردة	٦٥
للشيخ الوهابي عبد المحسن العباد	الردّ على الرفاعي والبيوطي	٦٦
للشيخ الوهابي عثمان بن معمر	الردّ على رسالة ابن عفالق	٦٧
للشيخ الوهابي أحمد بن ابراهيم بن عيسى.	الردّ على شبهات المستغيثين بغير الله	٦٨
للإمام الشيخ محمد عبد الوهاب.	الرسائل الشخصية	٦٩
طبع الكتاب في مكة المكرمة، نشر مكتبة النهضة الحديثة، الطبعة الأولى، سنة ١٣٩٨ هـ. ق.	زعماء نجد خلال ستة قرون	٧٠
للشيخ الوهابي احمد بن يحيى النجمي	الزلال فيما إنتقد على بعض المناهج الدعوية من العقائد والأعمال	٧١
	الزلال إنتصار الحق مناظرة بين عثمان الخميس و عصام العماد.	٧٢
لابن حميد	السحب الوايلة	٧٣
للشيخ الوهابي تقي الدين الهلالي.	السراج المنير (ردّ على جماعة التبليغ الإسلامية)	٧٤
للشيخ محمد سعيد رمضان البيوطي.	السلفية مرحلة زمنية مباركة لا مذهب إسلامي	٧٥
للشيخ الوهابي عبد الرحمن بن القاسم النجدي	السيف المسلول على عابد الرسول	٧٦
	شركيات سيد قطب.	٧٧
للشيخ الوهابي عبيد عبد الله الجابري.	شريط الضوابط	٧٨

٧٩	شريط الطامات التي أتى بها مجدد متولي الشعراوي	للشيخ الوهابي فالح بن نافع الحربي.
٨٠	شريط الفرسان الثلاثة	للشيخ الوهابي المعاصر عبد الله الفارسي.
٨١	لصبح الشارق في الردّ على ضلالات عبد المجيد الزنداني في كتابه توحيد الخالق	للشيخ الوهابي يحيى الحجوري
٨٢	صحيح البخاري	لمحمد بن إسماعيل البخاري.
٨٣	الصلة بين الإثني عشرية و فرق الغلاة	الدكتور عصام علي العماد.
٨٤	الصوائق الإلهية في مذهب الوهابية	لسليمان بن عبدالوهاب.
٨٥	الصواعق المرسلّة الشهابية على شبه الداحضة الشامية	للشيخ الوهابي سليمان بن سمحان النجدي.
٨٦	صيانة الإنسان في الردّ على أحمد زيني دحلان	للشيخ الوهابي مجدد السهسواني.
٨٧	الضياء الشارق في ردّ شبهات الماذق المارق	للشيخ الوهابي سليمان بن سمحان النجدي.
٨٨	الطريق إلى الجماعة الأم	لعثمان عبد السلام نوح.
٨٩	الطريق إلى الجماعة الأم	للشيخ الوهابي عثمان عبد السلام نوح
٩٠	العتب الجميل على أهل الجرح والتعديل	لمحمد بن عقيل بن عمر الشافعي.
٩١	عداء الماتريدية (من فرق أهل السنة) للعقيدة السلفية (الوهابية)	للشيخ الوهابي شمس الدين الأفغاني.
٩٢	العدالة الإجتماعية في الإسلام	الشهيد سيد قطب.
٩٣	عقيدة المسلمين في الردّ على الملحدين والمبتدعين	للشيخ الوهابي صالح بن إبراهيم البليهي.
٩٤	علماء نجد	للمؤرخ الوهابي البسام.
٩٥	العهد الأموي	لمحمود شاكر.



٩٦	العواصم مما في كتب سيد قطب من القواصم	للشيخ الوهابي ربيع بن هادي المدخلي.
٩٧	العواصم من القواصم	إبن عربي المالكي/ تحقيق: محب الدين الخطيب.
٩٨	الغادة	للشيخ الوهابي مقبل بن هادي الوادعي.
٩٩	غاية الأمان في الردّ على النبهاني	للشيخ الوهابي أبي المعالي محمود بن شكري الألويسي.
١٠٠	فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء في المملكة العربية السعودية.	
١٠١	الغبي في الردّ على المدارس والسندي والحلي	للشيخ الوهابي أحمد بن إبراهيم بن عيسى.
١٠٢	فتوى	لعبد الرزاق عفيفي.
١٠٣	فرقان القرآن بين صفات الخالق وصفات الأكوان	لسلامة القضاعي الشافعي المصري.
١٠٤	فصل الخطاب في الردّ على مجد عبد الوهاب	للإمام الشيخ سليمان عبد الوهاب.
١٠٥	فضائح ونصائح	للشيخ الوهابي التقليدي مقبل بن هادي الوادعي.
١٠٦	في ظلال القرآن	للشهيد سيد قطب.
١٠٧	القطبية هي الفتنة فأعرفوها	للشيخ الوهابي العدناني.
١٠٨	قناة المجد، ١٤٢٤/٧/٢٤ هـ. ق، في برنامج "ساعة حوار".	
١٠٩	القول البليغ في التحذير من جماعة التبليغ	للشيخ الوهابي حمود التويجري.
١١٠	القول السديد في الردّ على من أنكر تقسيم التوحيد	للشيخ الوهابي عبد الرزاق العباد.
١١١	كتاب التوحيد	لمحمد بن عبد الوهاب.
١١٢	كتب حذر العلماء منها	لمشهور بن حسن آل سلمان.

للشهيـد سيـد قطـب.	كتب وشخصيات	١١٢
للشيخ الوهابي التقليدي عبد العزيز بن ريس الـريس.	كشـف الشـبهات العنـصرية عـن الدـعوة الإـسلامية السـلفية	١١٤
للشيخ مجد عبد الوهاب	كشـف الشـبهات	١١٥
للشيخ الوهابي عبد الرحمن بن حسن بن مجد بن عبد الوهاب.	كشـف ما ألقاه أبلـيس عـلى قـلب داود بن جريس	١١٦
للشيخ الوهابي سليم الهلالي.	مؤلفات سعيد حوى	١١٧
	مجلة الإستقامة، ربيع الأول، سنة ١٤٠٨هـ. ق.	١١٨
	مجموع مؤلفات الإمام الشيخ مجد عبد الوهاب.	١١٩
إعداد عبد العزيز الرومي والدكتور مجد بلتاجي والدكتور سيّد حجاب _ نشر جامعة الإمام مجد بن سعود في أسبوع الشيخ الإمام مجد عبد الوهاب.	مجموعة مؤلفات الإمام مجد عبد الوهاب،	١٢٠
للشيخ الخضري بك.	محاضرات عن الدولة الأموية	١٢١
	محاضرة لعبد الرحمن عبد الخالق.	١٢٢
للشيخ الوهابي مقبل الـوادي.	المخرج من الفتنة	١٢٣
لإبن القيم.	مدارج السالكين	١٢٤
لمحمد بن حسن الأسمرى.	مزايا دعوة الإمام مجد بن عبد الوهاب	١٢٥
للشيخ الوهابي يحيى الحجوري.	مشاهداتي في بريطانيا	١٢٦
لمحمد الغزالي المصري	مشكلات في طريق الحياة الإسلامية	١٢٧
للشيخ الوهابي ربيع بن هادي المدخلي.	مطاعن سيد قطب في أصحاب رسول الله (١)	١٢٨
	المعجم الجغرافي للبلاد العربية السعودية	١٢٩

معجم اليمامة.	١٣٠
المعيار لعلم الغزالي	١٣١
للشيخ الوهابي صالح بن عبد العزيز آل الشيخ.	
مقدمة كتاب الأسماء والصفات	١٣٢
من سب الصحابة ومعاوية فأمة هاوية	١٣٣
للشيخ الوهابي محمد بن عبد الرحمن المغراوي.	
المناهج الدعوية من العقائد و الأعمال	١٣٤
للشيخ الوهابي أحمد بن يحيى النجمي.	
منظومة في الردّ على أمين العراقي بن حنش	١٣٥
للشيخ الوهابي إبراهيم بن عبد اللطيف.	
مناهج التأسيس والتقديس في كشف شبهات داود بن جريس	١٣٦
للشيخ الوهابي عبد اللطيف بن عبد الرحمن بن حسن.	
مناهج السنة النبوية،	١٣٧
أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس، دار النشر: مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم	
المنهج الصحيح والجديد في الحوار مع الوهابيين	١٣٨
للدكتور عصام علي العماد.	
منهج أهل السنة والجماعة في نقد الرجال والكتب والطوائف	١٣٩
للشيخ الوهابي ربيع بن هادي المدخلي.	
المورد العذب الزلال من نقض شبه أهل الضلال	١٤٠
للشيخ الوهابي عبد الرحمن بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب.	
النبذة الشريفة في الرد على القبوريين	١٤١
للشيخ الوهابي حمد بن ناصر التميمي.	
نظرات وتعليقات على ما في كتاب السلفية للبطي من الهفوات	١٤٢
للشيخ الوهابي صالح الفوزان.	
النهاية في غريب الحديث النبوي الأثر	١٤٣
لمجد الدين أبي السعادات ابن الأثير.	
هل المسلم ملزم بإتباع مذهب معين	١٤٤
للشيخ الوهابي محمد سلطان المعصومي.	
هند بنت عتبة	١٤٥
للوهابي منير محمد الغضبان.	
وإنكشف القناع (حقيقة بعض الدعاة الذين كانوا يتوارون وراء اقنعة)	١٤٦
للشيخ الوهابي التقليدي عبد العزيز بن ريس الريس.	

للسيخ الوهابي نزار إبراهيم العجمي.	وقفات مع جماعة التبليغ الإسلامية	١٤٧
	<b>مجله الاستقامه</b> در تاريخ ربيع الاول سال ١٤٠٨ هـ	١٤٨
	المجموعة الكاملة للإمام الشيخ مجد عبد الوهاب.	١٤٩